



سازمان کتابخانه ها ، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب **شرح تصريف**
 مؤلف متن **عبدالوهاب زنجانی** محشی
 شارح **مسعود بن عمر نقاشانی** مترجم
 تاریخ تحریر نوع خط **نسخ** تعداد سطر **۱۴**
 نام کاتب
 موضوع **صرف** زبان **عربی** عدد اوراق **۵۵**
 طول **۲۲** عرض **۱۶،۵** شماره عمومی **۳۳۳۳۴**
 وقفی **وقف خیریه ارسالی از کتابخانه حجت** وقف **القدس ۱۴**
 ملاحظات
 ناقص **لا آخر**

درین باره و جافان را ندیدم
 و درین باره و جافان را ندیدم
 و درین باره و جافان را ندیدم
 و درین باره و جافان را ندیدم

درین باره و جافان را ندیدم
 و درین باره و جافان را ندیدم
 و درین باره و جافان را ندیدم
 و درین باره و جافان را ندیدم

در آنکه مخطوطه در آنجاست

باقی مبادی هر انکار اضی بنایند

در آنکه مخطوطه در آنجاست

در آنکه مخطوطه در آنجاست

در آنکه مخطوطه در آنجاست

در آنکه مخطوطه در آنجاست

در آنکه مخطوطه در آنجاست

در آنکه مخطوطه در آنجاست

در آنکه مخطوطه در آنجاست

١٥٦

باقی میباشد انکار اضی نباشد

Handwritten text in Persian script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶

[illegible]

اگر چه خستید از پیوسته
 بدانند که پیوسته
 بکار که از دست
 بکار که از دست
 بکار که از دست
 بکار که از دست

Handwritten text in Urdu script, including a signature and a date stamp.

ادرس آید و در این کتاب
سوره ناس را به خط نستعلیق
در هر روز یک بار بخواند
بسیار سودمند است

۱۳۵۶ / ۴

محمد علی قزوینی

۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰
 ۵۰۱
 ۵۰۲
 ۵۰۳
 ۵۰۴
 ۵۰۵
 ۵۰۶
 ۵۰۷
 ۵۰۸
 ۵۰۹
 ۵۱۰
 ۵۱۱
 ۵۱۲
 ۵۱۳
 ۵۱۴
 ۵۱۵
 ۵۱۶
 ۵۱۷
 ۵۱۸
 ۵۱۹
 ۵۲۰
 ۵۲۱
 ۵۲۲

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

و السلام
 العلم في الصف
 العلم في الكلب
 العلم در کوه
 علم در بزرگ
 که به طوف
 که به اندک
 که به اندک
 که به اندک

[illegible]

و دنیا روی جان را ندیدم
که وصل کمال از باغ وصل او بخجیدم
همیشه در خیالی یار بودم
یا میدوید و یا در یار بودم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 ان اردوي زهر يخرج في رياض الكلام من الكلام
 و اعني جبر تحاك بينان البيان و اسنان اللام
 حمد الله سبحانه على تواتر نعمه الظاهرة و تواف
 الآيه المتوافرة المتكاثرة ثم الصلاة على نبيه محمد المبعوث
 من اشرف جنات الانام و على آله واصحابه الائمة السلام
 و ائمة الاسلام اما بعد فيقول الفقير الى الله الغني
 دابن عمر القاضي التقاضي بيض الله عزه احواله و اوق
 اغصان اماله ما ايت المختصر الذي صنعه الامام الفاضل
 كامل العالم قدوة المحققين غر الملة والدين ابراهيم الزنجاني
 رحمة

الزاهرة
 الرشد

رحمة الله تعالى مختصرا ينطوي على مباحث الشريعة
 و يحتوي على اقوال لطيفة ^{منها} ان اشرح شرحا
 يدل من اللفظ صوابه و يكشف عن وجوه المعاني نقا
 و يستكشف مكنون غوامضه و يستخرج سر حلوه و
 حامضه مضيفا اليه فوائد شريفة و زوايد لطيفة مما
 عشر عليه فكر القارئ و نظر القاصد بعون الملك القادر
 و الرجوع من اطلع فيه على عشرة ان يدور بالاحسن
 المسببة فانه اول ما فرغته في قالب الترتيب و الترتيب
 مختص في هذا المختصر ما قرأته في علم التصريف و من الله
 الاستعانة و اليه زلفي و هو حسيك من توكل عليه
 و كفني و ها انا اشوع في المقصود بعون الملك المعبود
 فاقول لما كان من الواجب على كل طالب بشي ان يتصور
 اول ذلك الشئ ليكون على البصيرة في طلبه وان يتصور
 غايته لانه هو السبب المحامل على الشروع في الطلب

بداء المصنف بتعريف التصريف على وجه يتضمن فائدة
 متعرضاً لمعناه اللغوي اشعاراً بالنسبة بين المعنيين فقال
 مخاطباً بالخطاب العام اعلم ان التصريف وهو تعجيل ^{من العرف}
 للمبالغة والتكثير في اللغة ^{التي} ^{تغير} تقول صرفت الشيء اي
 غيرته ^{يعني} ان ^{التصريف} ^{معنيين} لغوي وهو ما وضعه
 له واضع لغة العرب واللغة هي الفاظ الموضوعه من لغتي
 بالكسر يلغى لغتي اذا لجم بالكلام واصلها لغتي اولعوا لها
 عوض من العوا والياء وجمعها لغتي مثل برة وبوم وصناعي
 وهو ما وضعه له اهل هذه الصناعة واليه اشار بقوله
 وفي الصناعة بكسر الصاد وهي العلم الحاصل من ^{القرن}
 على العمل والمراد هنا صناعة التصريف في الاصطلاح ^{هـ}
 تحويل الاصل الواحد اي تغييره والاصل ما ينبت عليه
 الشيء والمراد هنا المصدر الى امثله اي اينية وصيغ وهي
 الكلام باعتبار هياوت تعرض لها من محركات والسكنات
 فتقدم

فقد يم بعض الحروف على بعض وتأخيره عند مختلفة بأ
 باختلاف الهياوت كضرب يضرب وخوها من الشقان
 لمعان جمع معنى وهو في الاصل مصدر ^{يحيى} من العناء
 نقل الى معنى المفعول وهو ما يولد من اللفظ اي ^{اي} ^{مضروب} ^{اللفظ}
 تحويل المصدر الى امثله مختلفة لاجل حصول معان
 مقصوده لا يحصل تلك المعاني الا ^{اي} ^{بها} ^{الامثلة}
 وفي هذا الكلام تنبيه على ان هذا العلم يحتاج اليه ^{بالمثل}
 الصب هو الاصل الواحد فتحويله الى ضرب يضرب او غيرها
 ليحصل المعنى المقصوده من الضرب الحادث في الزمان للماضي والحال
 او غيرها ^{هو} ^{التصريف} في الاصطلاح وللناسبه بينهما ظاهره
 والمراد بالتصريف هنا غير علم التصريف الذي هو معرفة احوال
 الانبياء الكلم واختار تحويل على التعبير لما في التحويل من معنى النقل
 قال في الغريب التحويل نقل الشيء من موضع الى موضع اخر وقيل
 في الصحاح التحويل النقل من موضع الى موضع اخر وحولاً

فحق الحول ايضا يتعدى بنفسه ولا يتعدى ولا
 منه الحول قال الله تعالى لا يغيثون عنها حولا فهو حق
 من التغير ولا يخفى انك تنقل حروف الضرب الى ضرب
 ويضرب وغيرهما فيكون تحويل اولى من التغير ولا
 يجوز ان يفسر التصريف لغة بالحول لانه يخص
 من التصريف ثم التصريف يشتمل على الالال اربع قيل
 التحويل هي الصورة وبدل بالالتزام على الفاعل و
 هو الحول والاصل الواحد هي المادة وحصول المعاني
 المقصودة هي الغايات فان قلت الحول هو الواضع ام
 غيره قلت الظاهر انه كل من يصلح لذلك فهو محول
 كما يقال في العرف صرفت الكلمة لكنه في الحقيقة هو
 هو الواضع لانه هو الذي حول الاصل الواحد امثله
 وانما قلنا انه حول الاصل الواحد الى امثلة اي اشتق
 الامثلة منه ولم يجعل كلا من الامثلة صيغة مفعولة
 بكونه مفعولا من كذا وكذا

فحول ايضا يتعدى بنفسه
 ولا يتعدى ولا يغير
 الحول قال الله تعالى لا يغيثون عنها حولا
 من التغير ولا يخفى انك تنقل حروف الضرب الى ضرب
 ويضرب وغيرهما فيكون تحويل اولى من التغير ولا
 يجوز ان يفسر التصريف لغة بالحول لانه يخص
 من التصريف ثم التصريف يشتمل على الالال اربع قيل
 التحويل هي الصورة وبدل بالالتزام على الفاعل و
 هو الحول والاصل الواحد هي المادة وحصول المعاني

المصدر الى الضم ان كان المصدر
 والاصول الى الضم ان كان المصدر
 اشتق من المصدر
 اشتق من المصدر
 اشتق من المصدر
 اشتق من المصدر

براسها لانه هذا ادخل في المناسبة واقرى الى الضبط واختار
 بطلان التكرار بين بعض اهل اللغة من اشتقوا من الالف والواو والهمزة
 الاصل الواحد على المصدر ليصح على الالف والهمزة فان الكوفيين
 يجعلون مصدر مشتقا من الفعل فالاصل الواحد عندهم
 الفعل والعمدة في استدلالهم ان المصدر يعمل باعلال
 الفعل فهو فرع الفعل واجب عنه بانه لا يلزم من اشتق
 في الاعلال فرعيتة في الاشتقاق كما ان نحواعد ونعد و
 تعد فرع بعد في الاعلال مع انه ليس بمشتق منه وانما
 الفعل عن نفس المصدر لا بما في كون اعلال المصدر مشتقا
 عن اعلال الفعل فنامل واعلم ان المراد بالمصدر هو المصدر
 المجرد لا ان الزيد فيه مشتق منه لموافقة اياه في حروفه
 ومعناه فان قلت نحن نجد بعض الامثلة مشتقا من الفعل
 كالا مر واسم الفاعل واسم المفعول ونحوها قلت مع
 الجميع الى المصدر والكل مشتق منه اما بواسطة او بلا
 واسطه ويجوز ان يقال اخذ الالف والواو والهمزة
 انما

المصدر الى الضم ان كان المصدر
 والاصول الى الضم ان كان المصدر
 اشتق من المصدر
 اشتق من المصدر
 اشتق من المصدر
 اشتق من المصدر

أولا الاصل الجرح والثاني الزيد فيه وكل واحد
 منها اي من هذه الاربعة اما سالم او غير سالم
 لانه ان خلت حروف اصوله من حروف العلة
 والهمزة والتضعيف فسالم ولا غير سالم فصار
 الاقسام ثمانية والامثلة نصير وعلاه واكرم واد
 ودحرج ووسوس ونذحرج ونوسوس
 تقع في صناعة التصريف بالسالم ما سلمت حروف
 الاصلية التي تقابل بالفاء والعين ولازم
 العلة وهي الواو والياء والالف والهمزة والتضعيف
 انما وفيها حرف بالاصلية يخرج عنه نحو مستوطنت
 يحذف احد حروف التضعيف فانه غير سالم الوجود
 التضعيف في الاصل وكن اخوفل وبع وامثال ذلك
 وليدخل فيه نحو اكرم واعشوشب واحمار فانها
 من السالم لنحو اصولها عما ذكرنا وكل ما ابدل احد حروفه
 القيد

٥٠
 الصحيح من حروف علة مما هو مذكور في المطبوع
 يسمى سائلا لسلامته عن التغيرات التكثيرية الحادثة
 في غير السالم واشارة بقوله تقابل الاخره الى ان
 الاصول لكن ينبغي ان يستثنى الزيد للتضعيف
 اول الحاق والانه الميزان هو الفاء والعين وللم
 اعني فعل لانه اعم لافعال معناه لان الكل فيه معني
 الفعل واليق من جعل الخفية ولجئ جعل بمعنى اخر
 مثل خلق وصير وما فيه من حروف الشفة والوسط
 والخلق ثم التثنية الجرح وهو الاصل الجرح عن الزيد
 وكونه على ثلثة احرف فلهذا قدمه وقال اما التثنية
 الجرح وفي بعض النسخ السالم وينافيه التثنية سئل السائل
 ولا تخلو من ان يكون ما ضيد على وزن فعل مفتوح
 العاي وفعل مكسورها او فعل مضومها لان الفاء لا
 يكون الا مفتوحا لفضلهم لا يبداء بالساكن ولو كان
 القيد

جاء على فعل يفعل بالفتح مع اشتغال الشرح فاجاب عنه بقوله
 واجب باب شاذ وهو خالف القياس لا يعتد به فلا يرتفع
 قبل كيف يكون شاذاً وهو واردي في اصفح الكلام قال الله تعالى
 وبالحق الا ان يتم نوره فلناكونه شاذاً لا ينافي وقوله في كلام فصيح
 فافهم قالوا الشاذ على ثلثة اقسام قسم خالف للقياس وذلك الاستعمال

وقسم خالف الاستعمال والقياس وهو مردود لا يقال اني بالي لامر حرف
 اخلق اذا لاف من حرف اخلق فلها فتح عينه لا انقول اناسم انما
 من حرف اخلق ولكن سلمنا انها من حرف اخلق لكن لا يجوز ان يكون
 الفتح لاجلها لزوم الدلالة وجود الالف موقوف على الفتح لا في اصل
 باقيلت الفاء لحركتها وانفتاح ما قبلها فلو كان الفتح بسببها لزم الدوام لتوقف
 الفتح عليها وتوقفها عليه فهو مفتوح العين في الاصل فلها لم يذكر المصنف
 الالف من حرف اخلق اذ هي لا يكون ههنا الامتلاء عن الواو والياء وعرضه
 بيان حرف اخلق يفتح العين لاجلها واما في بقى بالفتح فلغة بني عامر والفتيح
 الكسر في المضارع وبقي بقي بالفتح لغة طي والاصل بكسر العين في الماضي فقلوبه
 فتحه واللام

فتح واللام الفتح خفيفا وهذا قياس عندهم واما
 ركن بركن في تدخل اللغتين اعني انه جاء من لغة
 بضم وعلم يعلم فاخذ الماضي من الاول والمضارع
 من الثاني وان كان ما ضده على وزن فعل مكسور
 العين فمضارع فعل يفتح نحو علم يعلم ما شذ نحو حسب
 محسب واخواله فانها جاءت بكسر العين فيهما
 وقد ذاك في الصحيح نحو حسب محسب ونعم ينعم
 وقت يفت وكثير في المعتل نحو ورت يوت ورك
 نون ووع وع ويس ويس واخوالها واما افضل
 بفضل ونعم ينعم وميت يموت بكسر العين في الماضي
 وضمها في المضارع من التدخل لانها جاءت من باب
 علم يعلم بضم نضر فاخذ الماضي من الاول والمضارع
 من الثاني وان كان ما ضده على وزن فعل مضموم العين
 مضارع فعل بصم العين نحو حسب محسب واخواله

خوف مخ يفتح تفتح واختلف في ان الزايد هي الاولى او
والثانية فقول الاولى لان الحكم بزيادة الساكن الى من التكرار
وقيل الثانية لان الزايد بالآخر الى الوجهان جازيان
عند سبويه وهو للتكرار في الفعل نحو حولت وطوقت واوفي
الفاعل نحو موتيت الابل او في المفعول نحو غلقت الابواب
ولنفسه المفعول الى اصل الفعل نحو فسقته اي نسبه الى الفسق
وللتعديده نحو فرجته وللسلب نحو جلدت البعير زلت جلد
وليفر ذلك وفاعل بزيادة الالف نحو قال بقا لمقاتله وقيل لا
ومن قال كذب كذا با قال قال قيسا لا وروي ما ربه مرأ وقال الله
فقالا وهما البتة على ان يكون بين اثنين فصاعدا فيفعل احدا
بصاحبه ما فعل الصاحبه نحو ضارب زيد عمر او يكون بمعنى
افعل اي للتكرار نحو ضاعفته وضعفته ومعني افعل نحو
عافاك الله وعفان الله ومعني فعل نحو دافع ودفع وسال
وسفر والقسم الثاني من الانقسام الثلاثة ما كان ماضيا على خمسة
احرف

تاسيسه
بنيران وقا له مضابط

وهو ما

وهو ما يكون الزايد فيه حرفين وهو نوعان والمجوع
خمسة ابواب اما اوله الثاني مثل فعل بزيادة التاء وتكرار
العين نحو فكسرت بكسرا وهو لما وعد فعل نحو كسرت به
فكسرت ولما وعد حصول لا تش عند تعلق الفعل بالتعدي
بمفعوله فانك انقلت كسرت فالحاصل له التاكس
والتكاف نحو علم اي تكلف الحلم ولا تخاذا لفاعل المفعول
اصل الفعل نحو توسد نه اي اخذ نه وبسادة وللا
على ان الفاعل جانب الفعل نحو تلمجد اي جانب المجود
للا اربعة حصول اصل الفعل مرة بعد مرة نحو حجب
اي شربته جربة بعد جربة وللطب نحو كبر اي
طلب ان يكون كبيرا وتفاعل بزيادة التاء ولا لف نحو تبا
تبا له وهو لما يصد من اثنين فصاعدا نحو تضاربا و
وتضارب فان كان من فاعل التعدي الى المفعولين
يكون متعديا الى المفعول واحد نحو نارعه احدث

وتنازعته وعلى هذا القياس وذلك لأن وضع
 فاعل لنسبة الفعل إلى الفاعل المتعلق بغيره مع أن الغير
 ليس بفعل ذلك وتفاعل وضعه لنسبة الفعل إلى المسمى
 فيه من غير قصد إلى ما يتعلق به والمطاوعة فاعل نحو
 باعد نه فباعده وللكلف نحو تجاهل أي ظاهر الجهل
 من نفسه والحال أنه مشتق عنه والفرق بين التكلف في
 هذا الباب وبينه في باب تفعلل المحل مثلا يريد وجوب
 المحل من نفسه بخلاف المتجاهل وأما أقله الحفرة مثل
 انفعل بزيادة الحفرة والنون نحو انقطع انقطاعا وهو لمطاو
 فعل نحو قطعته فانقطع ولهذا لا يكون إلا لازما وتجيده
 لمطاوعة أفعل نحو استفقت الباب أي رددته فانسحق
 وانعجنه أي ابعدته فانخرج من الشواذ ولا ينبغي إلا
 مما فيه علاج وتأثير فلا يقال انكرم وانعدم ونحو
 هما لأنهم لما خصوا بالمطاوعة التزموا أن يكون
 امره ما

ينفعل

امره ما يظهر اثره وهو علاج تقوية للمعنى الذي
 ذكر من أن المطاوعة حصول الاثر وانفعل بزيادة
 الحفرة والتاء نحو اجتمع اجتماعا وهو للمطاوعة فعل
 نحو جعته فاجتمع ولا تخاذ نحو اخضرى اخضرى
 وزيادة المبالغة في المعنى نحو اكسبى بالغ واضرب
 في الكسب ويكون بمعنى فعل نحو جذب واجتذب
 ومعنى تفاعل نحو اختصموا واثما صموا وافقل بزيادة
 الحفرة واللام الأولى والثانية نحو احمر راى حمر
 وهو بالمبالغة ولا يكون إلا لازما واختص بالالوان و
 العيوب والقسم الثالث من الاقسام الثلاثة ما كان ماضية
 على ستة احرف وهو ما يكون الزائدة فيه ثلثة احرف
 مثل استفعل بزيادة الحفرة والتسين والتاء نحو استخرج استخرج
 وهو الطلب اصل الفعل نحو استخرجته أي طلبه خروجه
 ولا صابة الشيء على صفة نحو استعظته أي وجده عظيما

وللتحول نحو اسنح الطين اى تحول الى الحجريه ويكون
 بمعنى فعل خوف واستقر وقيل انه للطلب كانه
 يطلب القوار من نفسه وافعال بزيادة الهز والالف
 واللام نحو حماد حمير وحكم حكم احمر الا ان المبالغة
 فيه زيادة وافعل بزيادة الهز والواو واحدا العين
 نحو اعشوشب الارض اعشيشا اى كثر عشبها
 وهو للمبالغة وفي بعض النسخ وافعل نحو اجلوذا جلواذا
 وهو بزيادة الهز والواو وافعل بزيادة الهز واللام
 واحدي اللامين نحو افغنسس افغنسا اى خلف فح
 قال ابو عمرو سئلت الاصمعي عنه فقال هكذا فقدم بطنه
 واخر صدره وافعل بزيادة الهز والنون والالف نحو
 اسلفني اسلفاء اى نام على ظهره ووقع على القفا والبايان
 الاخران من المحققين باحرجم فلا وجد ^{لنظير} ^{لها}
 في سلك ما تقدم وكذا تفعل وتفاعل من المحققات بتدريج
 والمصنف

والمصنف لم يفرق بين ذلك واما الياضي الهز فيه
 فامثله اى انبيه بحكم الاستعمال ثلاثه تفعل بزيادة
 التاء كتد حرج تدحرجا وتلق به نحو تحلب اى ليس
 الحلباب ونجرب اى ليس الجرب وتلق اى كثر في
 كلامه وتزهوك اى تنجز للنش وتسكر اى ظلم الذل
 والمسكنة وافعل بزيادة الهز والنون كاحرجم ^{اى} ^{ادش}
 احرجما ويقال حجت الابل فاحرجمت اى ردت
 بعضها الى بعض فارتدت وتلق به نحو افغنسس ^{سلف}
 ولا يجوز الادغام والاعلال في الملحق لانه يجب ان يكون
 الملحق مثل الملحق به لفظا والفرق بين باي افغنسس و
 احرجم انه يجب في الاول تكرير اللام دون الثاني
 وافعل بزيادة الهز واللام وهو يسكون الفاء وفتح العين
 وفتح اللام الاولى مخففة والآخر مشددة كاشعرت
 جلده اشعرتا اى اخذته فتعريته بنيه الفعل اما متع

ازدحم

بنفسه وهو الفعل الذي يتعدى من الفاعل الى المتعدي اي يتجاوز الفاعل
 به كقولك ضربت زيداً فان الفعل الذي هو الضرب قد
 جاوز عن الفاعل الى زيد فالدور مد فروع فان المراد
 بقوله يتعدى معناه اللغوي وانما قيد المفعول بقوله
 به لا يتعدى وغيره متساويان في نصب ما عد الفاعل
 به نحو اجتماع القوم والامير في السوق اجتماعاً ثانياً
 الزيد ونحو ذلك ولا يعرض بنحو ما ضربت زيداً لان الفعل
 ان اريد به اللفظ الذي هو ضربت فهو قد يتعدى الى
 للمفعول به كما في نحو ضربت زيداً وان اريد به لفظ الفاعل
 والمفعول فهذه مد فروع بلا خفاء ويسمى ايضاً اي للتعدى
 واقفاً لو فوعه على المفعول به وجاوز ذلك لجاوزته الفاعل
 بخلاف اللام واما غير متعد وهو الفعل الذي لم يتجاوز الفاعل
 كقولك حسن زيداً فان الفعل الذي هو الحسن لم يتجاوز
 الفاعل الذي هو زيداً مثبت فيه ويسمى غير متعد اي لا يتعدى
 للزومه

للزومه على الفاعل وعدم انفكاكه عنه وغير واقع
 لعدم وقوعه على المفعول به وفعل واحد قد يتعدى
 بنفسه فيسمى متعدياً وقد يتعدى بالتحرف فيسمى
 زماً وذلك عند تساوي الاستعمالين نحو شكرته
 وشكرت له ونصحتك ونصحت له والحق انه متعد
 واللام زائدة مطوية لان معناها مع اللام هو المعنى به
 يدونها والتعدى واللام بحسب المعنى وتعديه
 اي وتعدى انت الفعل اللازم وفي بعض النسخ وتعديه
 في الثلاث المجرى خاصة بتعديين بتضعيف العين اي
 ينقله الى باب التفعيل او بالهمزة اي ينقله الى باب الافعال
 كقولك فرحت زيداً فان قولك فرح زيداً لازم فلما قلت
 فرحته صار متعدياً واجلسته فان قولك جلس
 زيداً لازم فلما قلت اجلسته صار متعدياً وتعديه
 بحرف الجح في الكل من الثلاث والباء في المجرى والزيد

لان حرف الجر وضعت لجر معاني الافعال الى الاسماء
 نحو ذهبت بزيد وانطلقت به فان ذهب وانطلق
 لان زمان فلما قلت ذلك صار متعديين ولا يغير شيء من
 حروف الجر معنى الفعل الا الباء في بعض المواضع نحو ذهبت به
 بخلاف مررت به والذي تعين الباء معناه يجب فيه عند
 اللزوم مصاحبة الفاعل للفعل به لان الباء المتعدي به عند
 معنى مع قال سبويه الباء في مثل كالهرة والتضعيف فعني ذهبت
 به اذهبت به ويجوز المصاحبة وعدمها واما في الهرة والتضعيف
 ولا بد فيه من التعيين ولا يحصر لعدية حرف الجر فعلا
 واحد ابل يجوز ان يجمع على فعل واحد حرف كثيرة
 الا ان كانت لمعنى واحد نحو مررت بزيد بعمرو فانه لا
 يجوز بخلاف مررت بزيد فيعني بالبرية اي في البرية ولا تعدي
 كل فعل بالهرة والتضعيف فان النقل من المجرد الى بعض ابواب
 للنسبة موكول الى السماع لا نقول انصرت زيدا عمرا ولا ذهبت
 خالدا

خالدا ونحو ذلك كذا قال بعض المحققين والحق انه لا
 بد في المتعدي الذي يجب عنه ويجعله مقابلا للذم من
 تغيير الحروف معناه لما مر من انه بحسب المعنى فلا بد من
 معنى التعيين كما في ذهبت به بخلاف مررت به نعم يصح ان
 يقال في كل جار مجرور ان الفعل متعدي اليه كما يقال تعديت
 الى الطرف وغيره والى لا باعتبار هذا المعنى المتعدي الذي نحن
 فيه على ان في قوله لا يغير شيء من حروف الجر معنى الفعل الا الباء
 فطر هذا افضل في امثلة تصريف هذه الافعال المذكورة من التثنية
 والرباعية المجردة والمزيد فيه يعني انصرفت هذه الافعال احصت
 امثلة كالماضي المضارع والامر وغيرها فلهذا الفصل في بيانها
 وقدم الماضي لان الزمان الماضي قبل الزمان المستقبل والحال ولا
 اصل بالنسبة الى المضارع لانه يحصل بالزيادة على الماضي ولا
 شك في فرضية ما حصل بالزيادة واصالة ما حصل هو منه فقا
 اما الماضي هو الفعل الذي دل على معنى واحد هذا بمنزلة الحبس

في قوله لا يغير شيء من حروف الجر معنى الفعل الا الباء
 في قوله لا يغير شيء من حروف الجر معنى الفعل الا الباء
 في قوله لا يغير شيء من حروف الجر معنى الفعل الا الباء

واشفق منه صح

لشموله جميع الافعال وخرج بقوله وجد هذا المعنى
 في الزمان الماضي ما سوى الماضي واراد بالماضي في قوله
 في الزمان الماضي اللغوي وبالأول الصناعي فلا يلزم تعريف
 الشيء بنفسه فان قيل هذا الحد غير مانع اذ يصدق على المضاعف
 المجرى بل نحو لم يضرب فان لم تقل معناه الى الماضي وغير جامع
 الا يصدق على نحو ليس ونعم وليس وعسى وما اشبهه
 ذلك فاجواب من الاول ان دلالة على الماضي عارض نشأ
 من لم والاعتبار بالاصل الوضع غير الثاني انهما من المجرى والراد
 هنا من الماضي الذي هو واحد الامثلة الحاصلة من تصرف هذه
 الافعال وان اريد المطلق فاجواب ان نحو هذا هو الماضي عارض
 فلا اعتداده وكذا الكلام في صيغة العقود نحو عبت وامثاله فلا تعلم
 ان الماضي ما مبني للفاعل والمفعول فالمبني للفاعل منه اي من الماضي
 ما أي الفعل الذي كان اوله مفتوحا نحو ضرب او كان اوله متحرك
 منه مفتوحا نحو اجمع فان اوله متحرك من الفعل هو التاء لانه
 الفاء

الفاء ساكنة والهمزة غير متعدي بها السقوط لها في الدخ
 وهو مفتوح ولو قال ما كان اوله متحرك منه مفتوحا لا يندرج
 فيه القسمان لانه اوله متحرك من ضمير هو النون كالتاء
 من اجمع وانما ذكر ذلك لزيادة التوضيح وليس في قوله
 او كان مما يفسد الحد لانه المراد بها التفسير في المجرى
 اي ما كان على حد هذين الوجهين وانما يفسد اذا كان
 المراد بها الشك وانما فتح اوله متحرك منه لوضعهما الا مبتدأ
 بالساكن ولئلا يلزم التقاء الساكنين في نحو افعل واستفعل
 وكون الفتح اخف الحركات كما بني آخره على الفتح سواء
 كان منبئيا للفاعل او للمفعول اما البناء فلا نه الاصل
 في الافعال واما الحركة فلمشابهة الاسم مشابها ما في
 وقوعه موقعه نحو زيد ضرب وزيد ضارب واما الفتح
 فلخفته الا اذا اعتل آخره نحو غزا ورعى واتصل به
 الضمير المرفوع المتحرك نحو ضربت وضرب او وا والضمير

نحو ضربا مثاله اي مثال البني للفاعل ولم يقتصر على ذكر
 الكل لانه قد يراى ايضا حده والصاله الى فهم المستفيد
 فيذكر جزءا من خبر ثباته ويقال انه مثاله نصر للغائب
 المفرد نصر للمثاء نصر لجمعه نصرت للغاية المفردة
 نصر لمثاها نصر لجموعها نصرت للنحيط الواحد
 نصرتا للمثاء نصرت لجمعه نصرت للواحدة النحيط
 نصرتا لمثاها نصرت لجموعها نصرت للمتكلم الواحد
 نصرتا له مع غيره فزاد وانا في نصرت للدلالة على التثنية
 كما في الاسم نحو ناصرة واحتصو المخرجة بالاسم والشا
 كنه بالالفعل تعا ولا بينهما اذا الفعل انقل كما تقدم وحركوها
 في التثنية لا التثنية الساكنين وذات الفاء واوا غلا
 للفعل لا التثنية والجماعة وقد حذف الواو في التثنية
 لقوله فلو ان الاطباء كان جوي وكان مع الاطباء شفاء
 فزادوا للنحيط واء للنحيط واء للمتكلم وهركوها في الجمع
 ضوفا

من الاسم

٤٠
 خوف للبسوتها التافيت وضموها للمتكلم لان الضم
 اقوى والمتكلم مقدم فخذ وفحوها للنحيط لم يكن اقوى
 الضم للتباس بالمتكلم في الفتح واجح تحفته والمذكور
 مقدم فاحذ فبقيت الكسرة والنحيط اظية فاعطيتها ابا
 ها ولما يلتبس بالمتكلم والنحيط ولان اليا يقع ضمها
 وتحتها ضوفا والكسرة اخذت اليا فناسبت عطائها النحيط
 ولم يفرقوا بينهما في التثنية لكن زادوا يما فزاد بين النحيطين
 والنحيطين وبين الغائبين والتافيت وضموها ما قبلها
 لان اليم شفوية كالواو فبنا سبها الضم ووضعوا للمتكلم
 مع غيره ضمير اخر كما في الانفصالات نحو نحن فقالوا فقلنا
 ورفقوا بين الجمع المذكور الغائب وبين الجمع المؤنث الغائبة
 باختصاص المذكور بالواو والمؤنث بالنون دون العكس
 لان الواو هي هنا اقوى من النون لانها من حروف المد
 اللين والمذكور مقدم وكذا فزادوا بين جمع النحيط وجمع النحيط

باختصاص المذكور بالميم لمناسبتها الواو التي هي علامة
 في الغيبة واختصاص الميم بالنون كما في جمع
 الغائبة وشدة والنون لانهم قالوا اصله نضرم فاد
 غمت الميم في النون ادغاماً واجبا وكذا ضموا ما قبل النون
 اعني التاء للمناسبة الضم الميم وهذه مناسبات ذكرها
 والا فالحكم بذلك الوضع لا غير وقس على هذا المذكور
 من تصرف في نضرا فاعل وفعل وافعل وافعلوا
 فافعل عوا فشفرة افشعرا افشعروا افشعرت افشعروا
 افشعرت افشعرت افشعروا افشعروا افشعروا
 افشعروا افشعروا افشعروا افشعروا افشعروا
 عوا عشو شب عشو شب عشو شب الى اخره وكذلك
 البواقي فتركته لانه لما ذكر واحد فالباقي على منجه فلا
 حاجة الى تكثير الامثلة اذ ليس الا درك بكثرة النظائر
 فالفهم الذي يدرك بنظر واحد ما لا يدرك بالبديهة بالف
 شاهد

شاهدا ولا تعتبر انت وفي بعض النسخ ولا تعتبر مبنيا
 للمفعول حركات لا الفات اي الحزفت وعبثتها
 بها لان الحزفة اذا كانت او لا نكتب على صوت الالف
 ويقال له الالف قال في الصحاح الالف على ضربين مبنية
 ومتركة واللبنية تسمى الفاء والمتركة تسمى همزة في الاول
 اي في الالف بالالف نحو افعل واستفعل وما اشبههما مما
 في قوله همزة زائدة سوى افعل فان همزة للقطع لانها
 لا تسقط في الدرج ولذا فتحت يعني يقال ان او بل هذه
 الافعال ليست مفتوحة بل مكسورة فلا يكون مبنيا للفاعل
 فانها اى لان هذه الالفات زائدة لرفع الالف في الابداء
 بالسكون تثبت في الابداء للاحتياج اليها وتسقط في
 الدرج اي في حشو الكلام لعدم الاحتياج اليها نحو
 وافعل وافعل مجذوف الهمزة واتصال الواو بالكلمة والمبنى
 للمفعول منه اي من الماضي وان يذكر تعريفا له باعتبار اللفظ

فذكر على سبيل الاستطراد تعريف المطلق الفعل المبني للمفعول
 باعتبار المعنى فقال وهو أي مبني للمفعول مطلقا سواء كان
 من الماضي والمضارع والفعل الذي لم يسم فاعله كما تقول ضربا
 زيد فترفع زيدا لقيامه مقام الفاعل ولا يذكروا الفاعل العظيم
 فتصونه عن لسانك والتحقيق فتصونه لسانك عنه اولعلم
 علم به او قصد صدور الفعل عن أي فاعل كان اذا غرض
 في الفاعل نحو قيل الخار جي فان الغرض المهم قبله لا فاعله او غير
 ذلك مما تقر في علم المعاني وينتقض بالمبنى الفاعل عنه
 يجوز حذف الفاعل ما كان ضمير مبتدأ أي المبني للمفعول من
 الفعل الماضي الفعل الذي كان أو له مضموما للفعل وفعل وفعل
 وفعل بقلب الالف والانضمام ما قبلها وتفعّل بضم التاء
 والفاء ايضا لا يوقلت تفعّل بضم التاء فقط لا لتبني مضارع فعل
 وكذا لو في تفاعل تفعّل بضم التاء والفاء انما تقتصر على ضم
 التاء لا لتبني مضارع فاعل وقلب الالف والانضمام ما قبلها
 او كان

او كان اول متحرك منه مضموما نحو افتعل بضم التاء
 لانه اول متحرك منه كما ذكر في المبني للفاعل واستعمل
 بضم التاء وكن اقباس كل ما اوله همزة وصل ولم يذكر
 افتعل وافتعل وافتعل وافتعل وافتعل وافتعل
 لانها من اللول ضم وبناء المفعول منها لا يكاد يوجد
 فيما اول متحرك منه مضموم تتبع هذه المضموم الذي هو
 متحرك في الضم يعني تكون مضموم عند الابتداء فكذلك مبتدأ
 استخرج المال مثلا بضم الهمزة المتابعة التاء وما قبل آخر أي
 آخر المبني للمفعول يكون مكسورا ابداء نحو ضرب يد واستخرج
 المال وفي نحو افتعل وافتعل تقديرا لاصل افتعل وافتعل وفي
 افتعل كافتعل لاصل افتعل فنقلت كسر الهمزة فليسا مملوك
 قال ما كان اول متحرك منه مضموما كان كافيا كما تقدم والشيء
 في ضم الاول وكسر ما قبل آخر انه لا بد من تعيين لفصل المبني
 للمفعول من المبني للفاعل والاصل فعل فغيره الى فعل بضم او

وكسر الثاني دونه سا بوالا وانه ليعبد عن اوزان الاس
واوكسر الاول وضم الثاني لمحصل هذا الغرض لكان يخرج
من الضمة الى الكسرة اولى من العكس لانه طلب الخفة بعد
الثقل ثم حمل غير الثلاث المخرج عليه في ضم الاول وكسر
ما قبل الاخر وما يقال ان ضم الاول عوض عن المرفوع
المحذوف فليس بشئ لان المفعول المرفوع عوض عنه وهو
وجاء فرد له يسكون الزاء والاصل قصده اسكن القاء
وابدل بالزاء وحكى فطرب ضربت بفعل كسر الزاء الى الصاد وجاء
عصر يسكون ما قبل الآخر وفردت البناء بكسر الراء
كل ذلك مما لا يبعدى به وجاء نحو حى وسئل ونكر وحكم
وفيد وعمل وضد مبنية للمفعول ابد العلم فاعلمها في غالب
العادة انه هو الله تعالى وعقب الماضي بالمضارع لان المرفوع عليه
وكذا اسم الفاعل والمفعول لا اشتقاقها منه فقال اما
الفعل المضارع فهو ما اى الفعل الذى يكون في اوله احد الزايد
الاربعة

كاف

الاربعة وهى اى الزايد الاربعة الهزلة والنون و
التاء والياء فتجمعها اى تلك الزايد الاربعة فقلت
انبت او ائبت او نأت وانما زادوها فرقا بينه وبين
الماضى والاصل عدم الزيادة فاخذ القدم والمقابل
ان يقول هذا التعريف شامل لنحو اكرم وتكسر و
تباعدا فان اوله اى الزايد الاربعة وليس هناك
ويمكن الجواب عنه بان لا نسأل ان اوله احدى
الزايد الاربعة لاننا نغنى بها الهمزة التى يكون له مع
وكذا التاء والياء كما اشار اليه بقوله فالهمزة للمتكلم وحده
نحو انصرتا والنون له اى للمتكلم اذا كان معه على
نحو تنصحن وليس فعل في المتكلم وحده في موضع النقص
نحو نحن نقص والتاء للمخاطب كقوله يا نحو تنصحن
نحو تنصحن ونحو تنصحنه قد كان المنحرف انتم
كما في هذه الثلاثة او مؤنثا والغاية المفردة نحو هي

الاربعة وهى اى الزايد الاربعة الهزلة والنون و التاء والياء فتجمعها اى تلك الزايد الاربعة فقلت

والشعظائر

عليه

انتم

ولم نأخذ نحوهم انتصارا والباء الغائب المذكور مفردا نحو هو
ينصر ومثنى نحو هما ينصرا ويجمعا نحو هم ينصرون
وجمع المؤنث الغائبة نحو هي تنصرن واعترض عليه بأنه
ليست عمل في الله تعالى وليس بغائب ولا مذكر ولا مؤنث تعالى
عز ذلك فالاولئك يقال الباء لما عدا ما ذكرنا واجب بان المراد
اللفظ فاذا قلت الله تعالى بحكم فالله لفظه مذكر غائبة
ليس بتكلم ولا مخاطب وهو المراد بالغائب فان قلت لم زادوا
هذه الحروف دون غيرها ولم اختصوا كلامها بما اختصوا
قلت لان الزيادة مستلزمة للنقل وهم احتاجوا الى الحرف
تزايدا ليشير بالعلامات فوجدوها او الحرف بذلك حرف
المبداء واللين لكثرة ورودها في كلامهم اما بانفسها او بابتدائها
اعني الحركات الثلاث فزادوها وقلت الالف هزة لرفسهم
الابتداء بالسكون ومخرج الهمزة قريب من مخرجها فاعطوها
المتكلم لانه مقدم والهمزة ايضا مقدم لان مخرجها مقلوم
على مخرجها لكونها من اقصى الحلق ثم قلت الواو لانها
يؤدي

يؤدي زيادتها الا النقل لاسيما وقفل بالعطف وقلبا
باء كثر في كلامهم نحو مرات ونجا والاصل وراث ووجاء فقد
فعلوها هم هنا ايضا ناء واعطوها النون لانه مؤخر
عنهما بمعنى الكلام انما ينبت له والواو منتهى مخرج
الهمزة والباء لكونها شفوية وابتعد الغائبة والغائتين لذلك
بالنسبة الغائب والغائتين وحج وان النسب بالمخاطب والمخاطبة
لكن هذا اسهل ويوجد الفرق بالواو والنون بهما يجمع المذكر
والمؤنث نحو يضربونه ويضرب فلم يجعل الجمع بالياء كما في الواو
بابا الباء كما هو مناسبة الغائب ليكون مخرج الباء متوسطا
بين مخرجي الهمزة والواو وكونه ذكر الغائب واو بين المتكلم
والمخاطب ولما كان في الماضي فرق بين المتكلم ومخاطبه
ومع غيره اوحوا ان يفرق بينهما في المضارع ايضا فزادوا
النون لمشابهة حروف الله واللين من جهة الخفاء والغمزة
فان قلت لم يسمي هذا القسم مضارعا قلت لان المضارعة في اللغة

المشابهة من الضرع كان كلاً هي أشبه به ان تقاعاً من جرع
واحد فلها اخوان رضاعاً وهو مشابهة الاسم الفاعل في الحركات
والتشكلات او لطلق الاسم في وقوعه مشترك في تخصيصه با
بالشئ وسوف واللام كما ان رجل يحمل ان يكون زيد وعمراً
وغيرهما فاذا عرفت به باللام وقلت الرجل خنص واحد وهذا
المشابهة التامة لعرب من بين شارب الافعال وهذا اي الضارع
يصح للحال والمراد بها اجزاء من ظرف الماء والمستقبل بعقب
بعضها بعضاً من غير فرط مهله وتواخ والحكم في ذلك هو العرف
لا غير والاستقبال والمراد به ما يتروى وجوده بعد زمانك الذي
انت فيه تقول نفعل الآن ويستقيم حالاً وحاصراً ويعمل غداً ويستقيم
مستقبلاً المشهود المستقبل يقع الباء اسم مفعول والقياس يقتضي
كسرهما اسم الفاعل لانه يستقبل كما يقال الماضي ولعل وجهه لا
ان التي ماك مستقبله فهو مستقبل اسم مفعول لكن الاولى ان يقال
المستقبل بكسر الباء فانه الصحيح وتوجيه الاول لا يخفى عن جرائد

فيلان

فيلان المضارع موضوع الى ال واستعما في الاستقبال
محاذ وقيل بالعكس والصحيح انه مشترك بينهما لانه يط
يطلق عليهما اطلاق كل مشترك على افرادة هذا ولكن بقاء الفهم
الى الحال عنه الاطلاق من غير قرينة يبي عن كونه اصلاً
وايضاً من المناسب ان يكون بها صيغة خاصة كما الماضي
والمستقبل فاذا ادخلت عليه السين او سوف فقلت سيفعل
او سوف يفعل خنص بزمان الاستقبال لانها حرفا الاستقبال
وضعا وسمياً حرفان ينفرد معناه تاخير الفعل بزمان المستقبل
وعلم التنقيح في الحال يقال نفسه اي وسعته وسواك تنقيساً
وقد يخفف بحذف الفاء الذي كان متحركاً لاجل الساكنين فيقال
سوف قد يقال سي قبل الواو ياء وقد يحذف الواو فيسكن الفاء
الذي كان متحركاً لاجل الساكنين فيقال سوف افعل وقيل ان السين
منقوص من سوف دلالة بتقليل الحرف على تقريب الفعل قبل
واذا ادخل لام الابتداء اختص بزمان الحال نحو قولك ليفعل في

وفي التنزيل اني لم ينجني واما في قوله تعالى ولَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ
فترضى ولَسَوْفَ اُخْرِجُ حَتَّى تَخْتَصَّ اللّام للتركيد مضميلا
عنها معنى محالية لانها انما يفيد ذلك اذا دخلت على المضارع
المحمّل لهما لا المستقبل العرف وفي قوله تعاوان ربك ليحكم بينهم
يوم القيامة نزل منزلة الحال اذا شك في وقوعه وامثال ذلك
في كلام الله تعا كيرة وعند البصريين اللام للتاكيد فقط واعلم ان
المضارع ايضا اما مبني للفعل او مبني للمفعول فالبنى للفاعل منه ما اى
الفعل المضارع الذى كان حرف المضارعة منه مفتوحا او ما كانت
ماضيته على اربعة احرف نحو دحرج واكرم وفرح وقابل فان حرف
المضارعة منه اى مما كان ماضيته على اربعة احرف يكون مضميلا
ابدا نحو دحرج ويكرم وفرح وقابل اما الفتح فهو الاصل لانه
وكسر غير الباء فيما كان ماضيته مكسورا العين لغة غير الجازئين وهم
يكسرون الباء ايضا اذا كان بعد ها ياء اخرى ولا ينطبق التعريف
على ذلك واما الضم فيما كان ماضيته على اربعة احرف فلا نة لوقوع
وفيكم من

44
فيكم مثلا يقال يكرم لم يعلم انه مضارع المجزوء هوام المزيد
فيه ثم حمل عليه كل ما كان ماضيته على اربعة احرف فان
قلت لم يفتح حرف المضارعة في يدحرج وفرح وقابل ولا
القباس ثم يحمل يكرم عليه وحمل الاقل على الاكثر اولى قلت لانه
لو حمل الاول على الاكثر لزم الالباس ولو في صورة بخلاف العكس
فانه لا لباس فيه اصلا فان قلت فلم يختص الضم بهذه الاربعة
والفتح بما عداها ومن العكس قلت لانها اقل مما عداها والضم اقل
من الفتح فاختص الضم بالاقل والفتح بالاكثر تعا ولا ينسب هذا
وقد عرفت جواب ذلك مما مر ولقائل ان يقول لا بدخل في هذا
العرف نحو هراق بهريق واسطاع يسطع يضم الحرف المضارعة
والاصل راق واطاع زيد الهاء والسين فانهما مبنيان للفاعل وليس
حرف المضارعة منهما مفتوحا وليس ايضا مما كان ماضيته على اربعة
احرف ويمكن الجواب بان الهاء والسين زيدان على خلاف القياس
فكانهما على اربعة احرف تقدير وبانهما من الشواذ ولا يجيبان بدخل

في الحد الشواذ ونحو خضم وقيل بالتشديد والاصل اختصم و
 لاقتل دغمت التاء في ما بعده وقد حذفت الهمزة فيكون على خمسة
 احرف تقديراً فلذا يقع حرف المضارعة ويقال يخضم ويقيل وهذا موضع
 بحث ولما ختم حرف المضارعة من هذا الاربعة كما في المبني للمفعول
 اراد ان يذكر علامه كونه هذه الاربعة مبنياً للفاعل فقال وعلا
 بناء هذا الاربعة يعني يدحرج ويكرم ويقال للفاعل كون
 الحرف الذي قبل آخره اي آخر كل واحد من هذه الاربعة حال كونه
 مبنياً للفاعل مكسوراً ابداً بخلاف مبني للمفعول فانه فيه يكون مفتوحاً
 ابداً كما يذكر في محته مثاله اي مثال المبني للفاعل من يفعل بضم العين نحو
 ينصر ينصران ينصرون تنصرون تنصرون تنصرون تنصرون تنصرون
 تنصرون تنصرون تنصرون وقد يستعمل لفظ الاثنين في بعض المواضع للو
 لقوله الشاعر فان ترجاني يا ابن عفا ان ترجوانا ترجاني احرم ضاً
 متعاً وقوله فقلت لهابي لا تحبسا نا بنزع اصوله واجد شيئاً وفس
 على هذا المذكور من تصرف ينصر يضرب ويعلم ويدحرج ويكرم ويقال
 وينكر

وتيكسر وينباعد وينقطع ويجمع ويحتم ويحتم ويسبح ويسبح
 ويقعس ويسلقى ويندحرج ويحتم ويقعس ويحتم
 شغل وتبفصيلها فانه لا يخفى على من له ادني تميز ولو اشكل شيء
 من نحو اشعث واسلقى يعرف في المضارع والناقص والمبني للمفعول
 منه اي من المضارع ما اي الفعل المضارع الذي كان حرف المضارعة منه
 مضموماً حملاً على الماضي وكان ما قبل الآخر مفتوحاً وان كان مفتوحاً في
 الاصل ابقى عليه ولا يفتح ليعدل الضم بالفتح في المضارع الذي هو انقل
 من الماضي نحو نصبر ونيدحرج ويكرم ويقال ويقعس ويسبح وتصرفها
 على قياس مبني للفاعل وفي نحو يفعل ويفعل ويفعل يفعل يفعل ويفعل
 ويفعل يفعل ما قبل الآخر ولم يذكر المصنف غير المتعدية لانه فعل لازم فل
 ما يوجد منه واعلم انه الضمير للشان تدخل على الفعل المضارع ما ولا التاني
 للفعل فلا يغيران صيغته اي صيغة الفعل المضارع وقد مر تفسير الصيغة
 في صدر الكتاب بعون الله تعالى فيه لفظاً وقد سمع من العرب انهم بالانافية
 اذا صلح قبلها كي خوجيته ولا يكن له على حجة نقول لا ينصر لا ينصران

النج كما تقدم في نصير بعينه وكذلك ما ينصرف في النج واعلم انه
 لا يخل على الفعل المضارع الجازم وهو لم وما ولا في التثنية واللام في الا
 الغائب والاشطية والاسماء التي تضمنت معانها والغرض في هذا
 الفن بيان آخر الفعل عند دخول الجازم عليه لا تعداد الجازم في
 حركة الواحد نحو لم ينصرف يسكون الواو ويجزف نون التثنية نحو
 لم ينصرف ويجزف نون الجمع المذكور نحو لم ينصرف ويجزف نون الجمع
 المتخاطبة نحو لم تنصرف لان النون في هذه الامثلة علامة لرفع كانه
 في الواحد فكما يجزف الحركة الواحدة كذلك يجزف النون وانما جعلت
 علامة الاعراب كالحركة لانه لما وجب ان يكون هذه الافعال معرفة
 والاعراب انما يكون في آخر الكلمة وكان اخر هذه الافعال ساكنة
 وهي الضماير لانها لما اتصلت بالافعال فصارت كاجزاء منها ولم يكن
 اجزاء الاعراب عليها فوجب زياد حرف للاعراب ولم يكن حرف الله
 واللين فساد والنون لما سبقها اياها كما سبق ولا يجزف الجازم نون
 لما سبقه النون لانه لو زيد حرف اللين لم يزد في الرفع ولا في النج
 جماعة الموثق فلا يقال لم ينصرف في لانه اي لان نون الجماع

الموثق ضمير كالواو في جمع المذكر فتثبت على كل حال فلا يجزف
 بخلاف النونات الاخر فانها علامات الاعراب وهذا ضمير لا علامة
 الاعراب لانها اذا اتصلت بالفعل المضارع صار مبتدأ لانه انما اعرب
 الاسم ولما اتصلت به النون التي لا يتصل الا بالفعل ورجح جانب الفعلية
 وصار النون من الفعل بمنزلة جزء من الكلمة كما في عبيك ونقد لا
 عراب بالحرف والحركة على ما لا يخفى رد الى ما هو اصل الفعل على البناء
 وأشار الى امثله بقوله نقول لم ينصرف لم ينصرف لم تنصرف
 لم ينصرف لم تنصرف لم تنصرف لم تنصرف لم تنصرف
 وجاء لم في الضرورة غير جازمه وجاء ايضا مفعولا بنسبها الى المجرم
 وجاء حذف المجرم بعدها واعلم انه يدخل على الفعل المضارع
 الناصب وهو ان ولئن وكذا اذن والاصل ان والبول في فرع عليها
 عمل النصب لكونه مشابها لان وهو ينصب لاسماء فلهذا تنصب الافعال
 فيبدل من الفقه فقه كما هو مقتضى الناصب فان النصب يكون بالفقه
 كما ان الرفع يكون بالفقه والمجرم بالسكون فان قيل كان الواجب ان

قوله واشار الى امثله بقوله نقول لم ينصرف لم ينصرف لم تنصرف
 ان من جملة ما في الضرورة غير جازمه وجاء ايضا مفعولا بنسبها الى المجرم
 ان من جملة ما في الضرورة غير جازمه وجاء ايضا مفعولا بنسبها الى المجرم
 ان من جملة ما في الضرورة غير جازمه وجاء ايضا مفعولا بنسبها الى المجرم
 ان من جملة ما في الضرورة غير جازمه وجاء ايضا مفعولا بنسبها الى المجرم

من الرفع النصب لانه معرب والضم والفتح انما يستعملان في البناء فالجواب
 ان الغرض ههنا بيان الحركة دون التعرض للاعراب والبناء والحركة حيث
 هي حركة هي الضم والفتح والكسر لا الرفع والنصب والجواب فان هذا امر زائد
 فليتنامل ويسقط التونات لانها علامة للرفع سوى نون الجمع للوفاة كونا
 من انه ضمير لا علامة للاعراب وانما اسقط الناصب هذه التونات حملا له على
 لان الخزم في الافعال بمنزلة الجرم في الاسماء فكما حمل النصب على الجرم في اسماء
 الجمع فكذلك ههنا ايضا حمل النصب على الخزم وحذفت التونات المحذوفة
 حال الخزم فتقولون ينصرفون ينصرفون ينصرفون تنصرفون تنصرفون تنصرفون
 تنصرفون تنصرفون تنصرفون تنصرفون تنصرفون تنصرفون تنصرفون تنصرفون
 ومعنى نون الفعل مع التأكيد من الخزان لا الامر لان المضارع على ادخله لام
 الامر مشابه امر المخاطب وهو مبنى ولا يمكن بناؤه ذلك لوجود حرف المضارعة
 مع عدم تعدد حرف الاعراب فاعرب باعراب نبيه البناء وهو السكون لانه
 اصل البناء فاللام لكونه المشابهة مستفادة منه عمل الخزم ويكون مكسورا
 باللام المجارة لان الخزم بمنزلة الجرم فتحملها الفه لكن اذا دخل عليها الواو
 والفاء

والفاء او فمجاز سكونها قال الله تعالى فليضربوا قليلا وليسكبوا كثيرا
 قال ثم ليقضوا انفسهم فمضى بسكون اللام وكسرها وفوله فتقول
 في الامر الغائب اشارة الى انه لا يؤمر به المخاطب لان المخاطب له صيغة
 مختصة ومضى فلفظ جوابا بالناء خطابا وهو شاذ وجا في المجهول
 لنصب انت الى الاخر لان هذا الامر ليس للفاعل المخاطب لان الفاعل محذوف
 وكذا لا ضربت وانا ولنضرب نخوع ونحو ذلك لان الامر بالصيغة
 يخفق بالمخاطب فلا بد من استعمال اللام في هذه المواضع لانها غير
 المخاطب فكان على المصنف ان يقول فتقول في امر غير المخاطب وتقول
 المنكر والمخاطب المجهول وفي الحديث قوموا فلا صل معكم وفي الحديث
 وتخل خطاياكم وان كان الامر بجماعة بعضهم حاضر وبعضهم غائب فالقائمين
 تغليب الحاضر نحو افعلوا وافعلوا ويجوز على ذلك ادخال اللام في المضارع
 المخاطب ليفيد الناء الخطاب واللام الغيبة مع التنصيص على كونه بعضهم
 حاضرا وبعضهم غائبا كقوله صلى الله عليه وآله وسلم لتأخذوا مصافكم فقد
 جاء في السند وفخذ فمضى وجزم الفعل لقوله محمد فقد نفس اذا ما

فتأني البناء ولذا لم يحذف نونه جماعة النساء إذا جرى على المجزوم فأ
 كان ما بعد حرف المضارعة متحركاً كند خرج فسقطت منه أي
 من المضارع حرف المضارعة ليفرق من المضارع وتأتي بصورة الباقي
 بعد حذف حرف المضارعة مجزوماً وفي هذا اللفظ حراز لأن صوت
 الباقي ليست بمجزومة بل مثل المجزوم فالنوعية ان يقال حذف المضارع
 وهو إذا تشبهت بها على المبالغة والاصل مثل المجزوم وهذا
 في الكلام أو يقال المجزوم بمعنى المعامل معاملة المجزوم مجازاً أو يجعل حذف
 مفعول تأتي والباء لغیر التقديرة أي تأتي مجزوماً يكون بصورة الباقي فيكون
 ٢ بصورة المجزوم ما
 ولم يقل مجزوماً من باب القلب والمعنى تأتي الباقي أولاً لأنه وصف لفعل أي حال كونها فعل
 لأنه حال من الباقي مجزوماً وإذا حذف حرف المضارعة وعاملت آخره معاملة المجزوم فتقول
 صحيح
 في الأمر من تخرج خرج وخرجوا وخرجوا وخرجوا وخرجوا
 وليست عمل لفظ الجمع للواحد في موضع التقديم كقوله أفا جوتي بالاعتماد
 فان لم أكن أهلاً فانت لها أهل وهكذا تقول في كل ما يكون بعد حرف المضارعة
 متحركاً منه مخوف مخرج وقائل ونكس وبعاد وندرج وإنا اشتق من المضارع

أنه

٧١
 لأن الماضي لا يؤمر به فلا مناسبة بينهما وإن كان ما بعد حرف
 المضارعة ساكناً كما في تخرج فتخرج منه حرف المضارعة وتأتي
 بصورة الباقي مجزوماً حال كونه هذا البناء في زمانه كقوله هجرة
 وصل مكسوة أما زيادتها فلرفع الابتداء بالشاكن ولما تخصيصها
 بالزيادة دون غيرها من الحروف فلا تها أقوى الحروف والابتداء بالآ
 أو كما كسرهما فلا تها زدت ساكنة عند الجمهور ولما فيه من
 ثم لما حج إلى تحريكها حركت بالكسرة هو الأصل وظاهر مذهب سيبويه
 انتهاء زدت متحركة بالكسرة التي هي أصل الحركات لأنها تحتاج إلى
 لسكون أول الكلمة فزيادتها ساكنة ليست بوجه وسميت همزة الوصل
 لأنها تتوصل بها إلى النطق بالشاكن وسميها تحليل اسم اللسان
 لذلك فيكون مكسورة في جميع الأحوال إلا في حال أن يكون عين الفعل
 المضارع منه أي من الباقي ومن المضارع مضموم ما فتحتها أي تلك الهمزة
 لمناسبة حركة العين ولأنها لو كسرت لنقل الخروج من الكسرة إلى الفتح
 ولو فتح لا لبس بالمضارع إذا كان المنكلم فتقول انص انص انص انص

انصرف اصل انصرف وكذا لك اضرب واعلم وانقطع واجتمع ^{سبح}
 ثم استسعر اعراضا بان اكرم بفتح الهاء امر من تكرم وما بعد حرف
 المضارعة ساكن وعينه مكسور فلم يزد في اوله همزة وصل مكسورة
 فاجاب بقوله وقبحوا همزة اكرم بنا وعلى الاصل المرفوض اي المتروك
 فان اصل تكرم ناكرم لانه حروف المضارعة هي حروف الماضي مع زياد
 حرف المضارعة فتخذف في الهاء لاجتماع الهمزتين في نحو اكرم ثم حذفت النون
 وتكرم ويكرم عليه وقد استعمل الاصل المرفوض من قال سبح على كرسية
 معتمدا فانه اهل لان ياكروها فلما لم يرد انه كان يزول عنه الحذف عند
 اشتقاق الامر بحذف حرف المضارعة وحذفها لان الهاء الوصل
 هي عند الاضطراب فقالوا من نوق اكرم كما قالوا من تدحرج دحرج
 فلا يكون من القسم الثاني بل من القسم الاول وقوله بنا ونصب
 على المصدرية لفعل محذوف اوفى موضع الحال وعلى المفعول له ^{هذا}
 اوفى واعلم انه الصميم للشان اذ لم يجمع نا ان في اول مضارع تفعل وتما
 وتفعّل وذلك حال كونه الفعل للمخاطبة مطلقا او الغائية المفعلة
 والمنشأة

والمنشأة احدى هما حرف المضارعة والثانية التاء التي كانت
 في الماضي فيجوز انبائها الى ثبات التائين وهو الاصل نحو تجنب
 وتقابل وتدحرج ويجوز حذف احدى التائين اي حذف التائين تخفيفا
 لانه لما اجتمع مثله ولم يمكن الارتفاع لرفعهم الابتداء بالسكون
 حذفوا احدى التائين ليحصل التخفيف كما نقول انت تجنب وتقابل
 تدحرج وفي التنزيل فانت له تصدي والاصل تصدّي اي تعرض
 ولو كان فعل الماضي لوجب ان يقال تصدّيت لانه خطاب وفار التظني
 اي تلهب والاصل تنظي اذ لو كان ماضيا لوجب ان يقال تلتفت لانه
 مؤنث وتنزل الملازمة والاصل تنزل وانحلف في المحذوف فذهب
 البصريون الى انه هي الثانية لان الاولى حرف المضارعة وحذفها خلل
 في الاول لان الثانية من نفس الكلمة للمطاوعة فحذفها خلل والوجه
 هو الاول لانه غاية كونه مضارعا ^{اي التاء الاولى} ولا ان التثنية ^{الثانية} انما يحصل عند
 ولما قال مضارع تفعل وتفاعل وتفعّل لفظ البني للفاعل التثنية على ان
 المحذوف لا يجوز في بني المفعول اصلا لانه خلاف الاصل فلا يتركب الا

في الأقوى وهو البنى للفاعل ولا يه من هذه الأبواب التي
 استعمل الأمر البنى للفعول والتخفيف بها وكى ولا يه لو حذ
 التاء الأولى المضمومة لا يبنى البنى للفاعل المحذوف عند التاء
 لأن الفارق هو التاء المضمومة ولو حذ التاء الثانية لا يبنى
 بالبنى لفصول من مضارع فعل وفاعل وفعلل وأعلم أنه كى
 فاء افتعل صاذا أو ضاذا أو طاء أو ظاء قلبت تاء أو أى تاء فاعل
 ظلم ليعسر النطق بالتاء بعد هذه الحروف واختير التاء لقر
 من التاء فخرجنا إلى الأصل عندنا ترجع إلى السماع وعند العرب
 التخفيف فتقول في افتعل من الصلح اصطلح والأصل اصطلح وفي
 اصطلح من الضرب اضطرب والأصل اضطرب ولا اضطراب
 الحركة والموج والجر يضطرب أى موج بعضها بعضا وفي افتعل
 من الطرد اطرد والأصل طرد وفي افتعل من الظلم اظلم والأصل اظلم
 وأعلم أنه الوجه في نحو اصطح واضطرب عدم الإدغام لأن
 حروف الضمير وهي التاء والميم والسين والقاد المهملة لا
 يدغم

لا يدغم في غيرها وحروف ضمير مشقرا الضاد والسين
 المعجمين والتاء المهملة لا تدغم فيما يقار بها وقيل ما جاء اصطلح
 واضطرب بقلب التاء إلى الطاء لأن الإدغام وهذا عكس قياس الإدغام
 لكن فعلوا رعاية لصغير الضاد واستطالة الضاد وضعفا طبع
 في اصطح أى نام على الحنب وقوى في بعض سنانه ونخسفهم
 ويفسر لهم وذى العرش سبلا بالإدغام وإنما في نحو اطرد فلا
 يجوز إلا الإدغام لاجتماع التلين مع عدم المانع من الإدغام
 في نحو اظلم فثبته وجه الأول اظلم بدلا إدغام والثاني اظلم
 بالطاء المهملة بقلب المعجمة اليها كما هو القياس والثالث اظلم بالظاء
 المعجمة بقلب المهملة اليها ودبت الوجهة الثلاثة في قول زهير هو
 الجود الذى يعطيك ناله عفو ويظلم حيانا فيظلم وكذلك
 جميع متصرفاته أى متصرفات كل واحد منها فانه يجري فيها
 ذلك نحو اصطح يصطلح فهو مصطلح وذلك مصطلح عليه اصطح
 لا يصطلح وكذلك يضطرب فهو مضطرب ويطرده فهو مطرد ويظلم

فهو مضطرب وكل ابواب الامثلة بأسرها واعلم انه متى كان فاعا فاعل
او فلا او ذاء مجع قلب تاو او اي تاو افعل والامثلة تحقيفا
فتقول افعل من الذرة وهو الدفع والذكر وهو خلا والنسيان
والخبر وهو النع والنهي اذ لا اصل اذ لا يجوز الا ادغام و
واذكر والاصل اذ نكر وفيه ثلثة اوجه اذ ذكر بلا ادغام واذكر بالذال
المجع بقلب الهمزة اليها واذكر بالذال الهمزة بقلب العجمة اليها والشاعر
يقع على الشوك جوارا مقضيا والهم يد ربه اذ راو عجا وفي التثنية
واذكر بعد انة واذا دج والاصل اذ نجر وفيه الوجهان البيان نحو اذ ج
في التثنية والواحدون واذا دج والاصل اذ نجر الادغام الدال زاء نحو اذ ج
دو العكس لفوات صفير الواو وما قلب تاو افعل مع ايجم والاكما
قوله فقلت لصاحبي لا تحبنا نزع اصوله واجد ز شيئا والاصل
اجز اي اقتطع من اذ ولا قياس عليه والقبان المقدمان على سبيل
الوجوب ويلحق الفعل حال كون ذلك الفعل غير الماضي والحال ثونا
للتاكيد ولا يلحقان الماضي والحال قبل لا يستدعاهما القلب اذ الظا
انما

هذا هو الوجهان في التثنية والواحدون
واذا دج والاصل اذ نجر وفيه الوجهان
البيان والنحو اذ ج
في التثنية والواحدون
واذا دج والاصل اذ نجر
الادغام الدال زاء
نحو اذ ج
دو العكس لفوات
صفير الواو وما
قلب تاو افعل مع
ايجم والاكما
قوله فقلت لصاحبي
لا تحبنا نزع
اصول

انما يطلب في العادة ما هو مراد له فكان ذلك مقتضيا للتاكيد
لان غرضه في تحصيله والطلب ما يتوجه الى المستقبل الغير
وقيل لان الحاصل في الماضي لا يحتمل التاكيد واما الحاصل
في زمان الحال فهو وان كان محتملا للتاكيد بان يخبر المكمل بان
الحاصل في الحال متصف باللبا لغة والتاكيد لكنه لما كان متوجها
وامكن للمخاطب في اغلب الاطلاع على ضعفه وقوته اختص نون
التاكيد بغير الوجود فهو اولى بالتاكيد الى الاستقبال ولا يتوهم
جواز الحاقها بالاستقبال الصرف نحو سينصره وسوف ينصره
فان هما لا يلحقان في السعة الا ما فيه معنى الطلب شبهة وعليه
جميع المحققين حيث قالوا ولا يلحق الاستقبال فيه معنى الطلب
كالامر والنهي والاستفهام والتمني والعرض والقسم لكونه غالبا
على ما هو مطلوب ويشبهه بالقسم نحو ما تفعلون في انما التاكيد كلام
القسم لانه لما اكره في الشرط بما كان تاكيد الشرط به اولى وقد
يلحق بالتمني شبهها به بالنهي وهو قليل ومنه قول الشاعر

بحسبه الجاهل مالم يعلم شيئا على كسبه معهما اى لم يعلم
 قلب النون الفال للوقف قال الله تعالى لنسفعن فان قلت
 فان قلت الحق بالتسقيط الصرف في قوله وما اوصيت في علم من
 ثوبى شما لا قلت لانه تشبهه بالنفى من حيث ان ربما للقله والقلة
 بنا سبب النفى والعدم والنفى مشبهة بالنفى وهو مع ذلك خلاف
 القياس لا يتعد به وقال سبويه يجوز في الغرودة انت تفعل
 وهاتان التوناك احدهما خفيفة ساكنة كقولك اذهبى ولا
 والاخرى ثقيلة مفتوحة نحو اذهبن وفي بعض النسخ بالنصب اى
 حال كونه احدهما خفيفة ساكنة والاخرى ثقيلة مفتوحة
 في جميع الافعال الا فيما اى في الفعل الذى تختص التوناك الثقيلة
 به اى بذلك الفعل يعنى ان من بين التونين تختص الثقيلة بهذا
 الفعل اى تفرد بلحوق هذا الفعل كما يقال نخطك بالعبادة اى
 لا نعبد غيرك وبهذا اظهر فساد ما قيل انه كان من حوال العباد
 ان يقول الا في الفعل الذى تختص بالثقيلة اى لا يعجم الثقيلة
 والخفيفة

في قوله ما لم يعلم شيئا على كسبه معهما اى لم يعلم
 قلب النون الفال للوقف قال الله تعالى لنسفعن فان قلت
 فان قلت الحق بالتسقيط الصرف في قوله وما اوصيت في علم من
 ثوبى شما لا قلت لانه تشبهه بالنفى من حيث ان ربما للقله والقلة
 بنا سبب النفى والعدم والنفى مشبهة بالنفى وهو مع ذلك خلاف
 القياس لا يتعد به وقال سبويه يجوز في الغرودة انت تفعل
 وهاتان التوناك احدهما خفيفة ساكنة كقولك اذهبى ولا
 والاخرى ثقيلة مفتوحة نحو اذهبن وفي بعض النسخ بالنصب اى
 حال كونه احدهما خفيفة ساكنة والاخرى ثقيلة مفتوحة
 في جميع الافعال الا فيما اى في الفعل الذى تختص التوناك الثقيلة
 به اى بذلك الفعل يعنى ان من بين التونين تختص الثقيلة بهذا
 الفعل اى تفرد بلحوق هذا الفعل كما يقال نخطك بالعبادة اى
 لا نعبد غيرك وبهذا اظهر فساد ما قيل انه كان من حوال العباد
 ان يقول الا في الفعل الذى تختص بالثقيلة اى لا يعجم الثقيلة
 والخفيفة

والخفيفة لان الثقيلة لا تختص بفعل الاثنين وجماعة
 النساء بل يعجم الجميع وهو اى ما يختص به فعل الاثنين وفعل
 جماعة النساء فكل اى التوناك الثقيلة مكسورة فيهما اى في
 فعل الاثنين وجماعة النساء والضمير عائد الى الفعل ويجوز ان
 يكون عابدا الى ما تقول اذهبان للاثنين وانهما بان
 بكسرتين فيهما تشبههما لها بنون التثنية لانها راقعة بعد الالف
 مثل بنون التثنية واما ما اجاز يونس والكوفيين من دخول الخفيفة
 في فعل الاثنين وجماعة النساء باقية على السكون عند يونس ومكة
 بالكر عند بعض من دخل عليه قوله تعالى لا تنعان بخفيف
 النون فلا يصلح للتعب بالقياس واستعمال الفصحى وهي ليست
 في تنعان للتاكيد وتدخل انت الفاعل بعد نون جمع المؤنث كما تقول
 اذهبان والاصل اذهبان فادخلت الفاء بعد نون جمع المؤنث
 وقيل نون الثقيلة ليفصل تلك الالف بين التوناك الثلاثة نون جملة
 النساء والمدغم والمدغم فيها واخضوا الالف لخطها ولا بد لهما

اي في فعل الاثنين وجماعة النساء النون الحفيفة لا يقال
اضربان واضربان لانه يلزم من دخولها فيها التثنية
الشاكين على غير حدة وهم الالف والنون وح لوجزها
لا يخرجها عن صفتها لانها لا تقبل الحركة بدليل حذفها
في نحو ضرب القوم والاصل اضرب دونه تحريكها فالشاك
لانهم الفقير عليك ان ترك يومًا والدهو قد رفعه لانه
تثنية والا لوجب ان يقال لانهم لانه لم يذف النون
لا التثنية الشاكين ولم يجرى ولو حذف الف من فعل
الاثنين لالتبس بفعل الواحد ولو حذف منها من فعل جماع
النساء لادى الى حذف ما زيد لغرض هكذا ذكره و
لقائل ان يقول لا نسلم انه يلزم من دخولها في فعل جماع
النساء التثنية الشاكين وهو ظاهر لانك تقول اضرب
قلوا دخلها وقلت اضرب ثمة يكون من التثنية الشاكين في
شيء وأشار ابن الحاجب الى جوابه بان الثقبلة هي لاصل
والحقيقة

٧٢
والحقيقة فرعها وادخلت الالف مع الثقبلة فيلزمه
مع الحقيقة وان لم يجمع الثوبات لئلا يلزم من ثمة التثنية
على الاصل الا يرى ان يونس حين دخلها في فعل ثنتين
وجماعة النساء ادخل الالف فقال اضربان واضربان
دونه اضربان وفيه نظر لان اصله الثقبلة انما هي عند
الكوفيين على ما نقل مع ان الفروع لا يجعله يجرى على
الاصل في جميع الاحكام ثم المناسبة المعلومة من قوانينهم
يفضي الى صحة الحقيقة لان التأكيد في الثقبلة اكثر منها
فالمناسب ان يعدل من الالف حقيقة اليها ولما قال انه
يلزم التثنية الشاكين على غير حدة كانه قبل ما حده متى
يجوز فقال فان التثنية الشاكين انما يجوز اي لا يجوز
الا اذا كان الاول من الشاكين حرف مد وهو الالف
والواو والياء السواكن وكان الثاني منهما مد غما في
حرف آخر نحو دابة فان الالف والياء فيه ساكنان

والالف فيه حرف مد والباء المدغم فجار لأن الساكن
يرتفع عنهما دفعة واحدة من غير كلفة والمدغم فيه مخ
فيصير الثاني من الساكنين كلا ساكن فلا يتحقق النقل
السواء الساكنين المتماثلين بالسكون وكان الأول أن يقول
حرف لين ليدخل فيه مخو ويصير لأن تحرف اللين
اعتم من حرف المد كما سنده ذكره لكن المصنف لا يفرق
بينهما وفي عبارة نظرا لأن انما يفيد الحصر كما فسره
وهذا غير مستقيم على ما لا يخفى فان النقاء الساكنين
جائز في الوقف مطلقا لا تدخل التحفيف مخو ويد
بكر وعمر وسلمنا انما اراد غير الوقف لكنه يجوز
في غير الوقف في الاسم للعرف باللام الداخلة
عليه ههنا الاستفهام نحو انما يحسن بسكون الالف
والا وهذا قياس مطرد لذلك يلتبس بالخبر وفي التنزيل
الآن بسكون الالف واللام وفي بعض القراءات من

ذلك

ذالك وفي بعض شائهم وقال العرش سبلا واللام
ومحياى ومهاى ونحو ذالك فلا وجه للحصر
ويمكن الجواب عنه بان كل ذالك هو الشواذ
ومراده غير الشاذ فان قلت لم يخزف عفي الدار
وقال اللد نامع ان الاول حرف المد والثاني مدغم
قلت جواز شرط بذلك ولا يلزم من وجود
الشرط وجود المشروط كما تقدم في دخول مدخل
ويحذف من الفعل معها اى مع النون النون التي
في امثلة الخمسة وهي فعلان فعلان وفعلان
وفعلون وفعلون وفعلين كما سبق من ان
النون في هذه الامثلة علامة الاعراب والفعل مع
نون التاكيد يصير مبنيا لما ذكرنا في نون جماع
النساء واعلم ان قوله معهما هذا ابوهم حوان
كل من النونين في امثلة الخمسة فلتساكسها فاعلا

وتفعلا ن وقد تقرر ان الخفيفة لا يدخلها وايجاب
بعضهم بانه تنبيه على ان النون محذوف معهما على ^{ذهب} ما قد
يؤنس حيث اجاز دخولها في تفعلا ن وتفعلا ن في
وفساد يظهر بادن تا مل لا اش في الكتاب من ذهب
يؤنس لاكن يمكن الجواب عنه بانه نقول ان النون
في الامثلة الخمسة محذوف مع نون الخفيفة والثقيلة ^{هذا}
انما يكون عند ثبوت المعية واما ما لا يثبت معه المعية
كففعلا ن وتفعلا ن فلا يكون فيه محذوف وقد
تقدم انه لا معية بين الخفيفة وفعل الاثنين فلا يكون
فيه ذلك فافهم ذلك فانه لطيف ومحذوف مع حذف
النون واوتفعلون وتفعلون اي فعل جماعة الذكور
الغائب والمخاطب ويا تفعلين اي فعل الواحدة ^ط النخا
لان التقاء الساكنين وان كان على حدة على ما ذكره
المصم لكنه ثقلت الكلمة واستطالت وكانت الضمة
والكسرة

والكسرة تدلان على الواو والياء فخذ فها هذا مع الثقيلة
واما مع الخفيفة فالتقاء الساكنين على غير حدة ولم يحذف
الالف من تفعلا ن وتفعلا ن لئلا يلتبسها بالواحد
والقياس يقتضي ان لا يحذف الواو والياء ايضا كما
هو مذهب بعضهم اذ كل منهما في هذه الامثلة ضمير القائل
والتقاء الساكنين على حدة لكن قد ذكرنا انه لا يجب
بل ان يجوز ذلك كان على حدة وقيل حل التقاء الساكنين
انه يكون اول حرف لين والثاني مدغما ويكونان في
كلمة واحدة فلهذا هي هنا ليس على حدة لان في كلتي
الفعل ونون التاكيد لكن الخفيف فالالف وله لم يكن على حدة
لرفع الالف التباسه وكونها اخف ولعل المراد المصوم
يصرح به التقاء بتمثيل بكلمة واحدة اعني حبة وكذا فعل
جاء الله العلامة رحمه الله وهيهنا موضع تأمل ففي الجملة
محذوف الواو والياء الا اذا فتح ما قبلها فانها لا تحذف فان

فمنه ومنه فوضع تأمل اذ لم يجر
كلمة واحدة ان لا يحذف
الالف من التقاء الساكنين

ح ل عدم ما يدل عليها اعني الضم والكسر بل تحرك الواو
 والضم والياء بالكسر لدفع النقاء الساكنين نحو لا تخشون
 اصل تخشبون حذف ضمة الياء للتقليل ثم الياء
 النقاء الساكنين فقبل تخشون فاذا اخل لا الناهية
 فحذفت النون فقبل لا تخشوا فلما احق نون التاكيد
 النقي الساكنان الواو والنون المدغمه ولم يحذف الواو
 لعدم ما يدل عليه بل حركت بما يناسبها وهو الضم
 لكون اخذه فقبل لا تخشون وهي في الخطاب لجماعة
 الذكور ولا تخشبون اصل تخشبون حذفه الكسر الياء
 ثم الياء وادخل لا وحذفت النون فقبل لا تخشوني فلما احق
 نون التاكيد النقي الساكنين الياء والنون فلم يحذف الياء
 لما لم يحرك بالكسر لكونها مناسبا له وهي في الخطاب
 وليقلون اصل ليقولون فاعل اعلال تخشبون فقبل
 ليقولون فادخل عليه نون التاكيد وحذفت نون الاعراب
 وضمت

وضمت الواو كما في لا تخشون وهو فعل جماعة
 الذكور والمخاطبون مبنيا للمفعول من البلا وهو
 التجزئة فاما نون اصل قرأين على وذك تفعلين فحذفت
 الضمة كما سبق فقبل قرأتين ثم حذفت كسر الياء ثم الياء
 وادخله تقول في جميع قلب الواو والياء الفالتر كما
 وان فتاح ما قبلها ثم حذفت الالف وهذا الواو
 الواو ان كان نظمة المحذوف واو الضم والياء
 كما طرأ صاحب الكواشي في تفسيره فانه من بعض
 النون بل المحذوف لام الفعل لانه اولى بالحذف من
 ضمير الفاعل وهو ظاهر فقبل نون فادخل اما
 وحذف الشرط فحذفت النون علامة للجرم فالحق
 فله التاكيد وكسر الياء ولم تحذف لما ذكر في تخشون
 فضاها نون و قد اخطا من قال حذفت النون
 لا اجل نون التاكيد لانه لا يلحقه قبل دخولها

لا اجل نون

لما تقدم في اول البحث وكذا لا تخشون ولا :
 تخشون بخلاف لتبلون فانه لحقه لكونه جواب
 القسم وعلى هذا الخفيفة محولا تخشون ولا :
 تخشون ولم يقل بل والياء من هذه الامثلة
 الفلان حركتهما عارضة لا اعتداد بها وهذا هو
 السر في عدم إعادة اللام المحذوفة حيث
 لم يقل لا تخشون وقال المالكى حذفت ياء الضمير
 بعد الفتحة لغة طائفة بخوارض وفي ارضي
 وكذا لا تخشون في لا تخشون يفتح معهما اي مع
 آخر الفعل اذا كان الفعل فعل الواحد والواحدة
 الغائبة لانه لا صل مخففة فالعدول عنه انما
 يكون لغرض ويضم آخر الفعل اذا كان الفعل
 فعل جماعة الذكور ليدل الضم على الواو المحذوف
 ويكثر آخر الفعل اذا كان الفعل فعل الواحد المنخا

واما ان النون لا تحذف
 الا في النون المعنى
 لا اصل دخول اللام في النون
 ويمكن جمع الضمير في النون
 المحذوفة في النون
 بعد نون التاني
 اخر الفعل فلا يجر نون
 والنون لا تحذف
 على قول من قال
 حذف نون التاني في
 لا تخشون وهو باطل

بيد الكسر على الياء المحذوفة وكان الاول ان
 يقول ما قبل النون بدل آخر الفعل فيشيل محولا
 تخشون ولا تخشون فان الواو والياء ليسا
 آخر الفعل بل كل منهما اسم برأسه لان الفعل
 تخشون وهما ضمير الفاعل فالجواب ان هذه
 الضمير كجزء من الفعل فكانت آخر الفعل وقيل
 الغرض بيان آخر الفعل الغير الناقص لان التاني
 قد علم حكمه في لا تخشون ولا تخشون فتقو
 في امر الغائب مؤكدا بالنون التقبيلة لينصرف بالفتح
 لكونه فعل الواحد لينصرف لينصرف بالضم لكونه
 فعل جماعة الذكور اصله لينصرف حذف الواو
 لا القاء الساكنين لتصرفه بالفتح ايضا لانه فعل
 الغائبة لتصرفه لينصرف بالخفيفة لتصرفه
 بالفتح لينصرف بالضم لتصرفه بالفتح لما علم

٢٨٩

من الأوزم الأبعد ان تعد به اذ ليس مفعول فتى
 انت وتجمع انت وتؤنث الضمير بها اي في اسم المفعول
 الذي تعدى بحرف الجر اسم المفعول فلا تقول مرد
 بها ولا مردك بهم ولا مردك بها ونحو ذلك لان
 القائم مقام الفاعل لفظا اعني الجار والمجرور من حيث هو
 هو ليس مؤنث ولا مثنى ولا مجموع فلا وجه لتأنيث
 العامل وتثنيته وجمعه وظاهر كلام صاحب الكشاف
 ان مثل هذا الفاعل يجوز ان يقدم فيقال زيد به مؤنث
 لانه ذكر في قوله تعالى اولئك كان عنه مسئولا ان
 فاعل مسئولا قدم عليه وفعل قد يحكى بمعنى الفاعل كالكرم
 بمعنى الرحيم مع المبالغة وبمعنى المفعول كالقتيل بمعنى المقتول
 وامثالهما في التثنية والجمع والتذكير والتأنيث كما مثله اسم
 الفاعل والمفعول الا انه ليستوي لفظ المذكر والمؤنث في
 فعل الذي بمعنى المفعول اذا ذكر الموصوف نحو رجل
 وامرأة

وامرأة قتل بخلاف مرت قتل فلا به وقيل به فلا به
 فانهما لا يستويان لحرف اللبس هذا في التثنية المجرور
 ما زاد على التثنية ثلاثيا او رباعيا فالضابطة فيه اي في بناء
 اسم الفاعل والمفعول منه والمراد بالضابطة امر كل منطبق
 على الجريئات ان تضع في مضارع الميم المضمومة في موضع حرف
 للمضارعة ونكسر ما قبل آخره اي آخر المضارع في الفاعل
 اي في اسم الفاعل كما فعلت في الكرم فاعله وهو المبني للفاعل
 وتثنيته اي ما قبل آخره في اسم المفعول كما فتحته في فعله
 اي المبني للمفعول نحو كرم بالاكسر اسم الفاعل ومكرم
 بالفتح اسم المفعول ومداحرج ومداحرج ومداحرج ومداحرج
 وكذا قياس بواجب الامثلة الا ما شذ من نحو واشهب اي
 واكثر الكلام فهو مشهب احصى فهو محصى والفرج
 افسح فهو مفسح ما قبل الآخر في التثنية في اسم الفاعل وكذا
 اعشب الحار فهو عاشب واوسف فهو وارس والفرج الغلام

فهو بافع فلا يقال معشيت لا موديس ولا مودع وقد يستوي
لفظ الفاعل واسم المفعول في بعض المواضع كحيث ومنها
وتختار ومضطر ومعد ومنصب في اسم الفاعل في منصب
فيه في المفعول ومنها ب اي منقطع منكشف في الفاعل ومنها
عنه في المفعول فان لفظ اسم الفاعل والمفعول في هذه
الامثلة مستوي لسكون ما قبل الآخر بالادغام في بعض
وبالقلب في بعض والفوق انما كان بحركته فلما زال الحركت
استويا وتختلف التقدير لانه بقدر كسر ما قبل الآخر
في اسم الفاعل وفتح في المفعول ونفي في الآخر بان
يلزم مع اسم المفعول ذكر الجار والمجرور لكونهما لازما
بخلاف اسم الفاعل لا يقال لا نسلم استويا لهما في ال
لانا نقول اسم الفاعل والمفعول هما اللفظان منصبت
وتجانب فالجار والمجرور شرط الا شرط واذا قد فرغنا
من السالم فقد حال ان الشئ في غير فنقول قد
من

من ان شئنا المذكور لان في الاسم
اخبار المجرور بخلاف اسم المفعول
عد من عدم الاستواء والبيان

من تعريف السالم ان غير السالم ثلثة وهن المضعف
والمعتل والمهموز والمصم يدكرها في ثلثة فصول فقد
للمضاعف فانه وان كان ملحقا بالمعتلات مناسبا
يدكر عقيبها لكن قد مره لمسا به السالم في قلة التغير
وكون حرفه من حروف الصريح فصل المضاعف وهو
اسم المفعول من مضاعف بضعاف قال الخليل التضعيف
ان يزداد على الشئ الشئ فيجعل اشبه او اكثر وكذا
الاضعاف والمضاعفة ويقال لاي للمضاعف الا
لتحقق الشدة لافيه بواسطة الادغام يقال حرام
اي حليب وكان اهل الجاهلية يستبون رجبا بشهر
الله الا حتم قال الخليل ناسم بذلك لانه لا يسمع
فيه صورت مستغنية لانه من الاشهر الحرم ولا
يسمع فيه اضم حركة يقال ولا تقعقة سلاح ولما
كان المضاعف في الثلاث غير في الرباعي لم يجعلها

فان قيل ما الفرق بين التضعيف
والمضاعف قلت بينهما فرقان
الاضعاف هو ان يزداد على الشئ
اشبه او اكثر وكذا
التضعيف هو ان يزداد على الشئ
اشبه او اكثر وكذا
الاضعاف هو ان يزداد على الشئ
اشبه او اكثر وكذا
التضعيف هو ان يزداد على الشئ
اشبه او اكثر وكذا

في تعريف واحد بل ذكرنا ولا الثلاثي وقال وهو أي
 المضاعف من الثلاثي المجرى والمزيد فيه ما كان
 عينه ولا منه من جنس واحد يعني ان كان العين
 ناء كان اللام ناء وان كان دالا كان ذالا وهكذا
 كردد في الثلاثي المجرى واعد الشيء اي هبأه في
 المزيد فيه فبهم كونه عينهما ولا ملهما من جنس
 واحد بقوله فان اصلهما ردد واعدد فالعين
 واللام دالان كما ترى فاسكت الاولى وادغمت
 في الثانية فقوله المضاعف مبتدأ وهو مبتدأ بان
 وخبر ما كان والجملة خبر المبتدأ الاول وقوله
 من الثلاثي حال وقوله ويقال ~~في~~ لا الاصم
 جملة معترضة ويجوز ان يكون فصل المضاعف
 عن الاضافة وهو اعني المضاعف من الرباعي
 مجرى كان او مزيد فيه ما كان فاء والامة
 الاولى

الفعول على صورته
 ونحوه

١٢
 نية
 الاولى من جنس واحد وكذا لك عينه ولا منه النية
 ايضا من جنس واحد ويقال له اي للمضاعف من
 المطالب ايضا بالفتح اسم مفعول من المطابقة وهي
 الموافقة يقال طابقت بين الشيلين اذا جعلتهما على
 حد واحد وقد توفقت الفاء واللام الاولى
 والعين واللام الثانية نحو نزل الشيء ذنره
 ذنرا لا اي حركة ويجوز مصدر ففتح الفاء وكسرها
 بخلاف الصحيح فانه بالاكسر لا نحو خرج وخرج جأوقا
 ايضا اشارت الى انه يسمى اصم ايضا لانه وان لم يكن
 فيه ادغام ليحقق شدته لكنه حمل على الثلاثي لان
 على الادغام اجتماع المتلين فاذا كان مرتين كان
 ادعى الى الادغام لكن لم يرد غم لما نغ وهو وقع
 الفاصلة بين المتلين فكان مثل ما امتنع فيه الادغام
 من الثلاثي فانه يسمى بذلك حملا على الاصل ولما كان

ههنا مظنة سوال وهي انه لم الحق المضاعف بالمعلات
وجعل من غير السالم مثلها مع اثنتي عشرة حرفا والصحيح
اشارة الى جوابه بقوله وانما الحق المضاعف بالمعلات لان
حرف الضعيف يلحقه الابدال وهو ان يجعل حرفا موضع حرف
آخر والحروف التي يجعل موضع حرف آخر حروف الضمت
بومجد طاه زل وكل منها يبدل من عدة حروف ولا يليق بها
ذلك هنا وذلك الابدال كقولهم املت بمعنى املت يعني
اصله املت قلبت اللام الآخرة ياء لنقل اجتماع الندين
مع تعذر الادغام لسكون الثاني وامثال هذا كثير في الكلام
خو تفضي الباري اي تقضض واخسست به وتلعت اي
تلعت وكذا الرباعي نحو في هديت اي هدت وصلبت
اي صلصت وامثال ذلك وكذلك لانه يلحقه الحذف كقولهم
مست وظلت بفتح الفاء وكسرها واحست اي مست وظلت
واخسست يعني ان اصله مستست بالكسر فحذف السين الاول
لتعذر

وحيث بالخبر
او نزل من لاد
وهو هدت الخ
ومررت به

لتعذر الادغام مع اجتماع الندين والتخفيف مطلوب واختص الاول
بالحذف لانه غم وقيل الثانية لان النقل لما يحصل عندها واما فتح
فلانه لما حذفت السين مع حركتها بقي الفاء مفتوحة بخالها واما الكسرة
فلانه لما نقل حركة السين الى الميم بعد اسكانها وحذفت السين
فقبل مست بكسر الميم وكذا ظلت بلا فرق واصل احست احست
نقلت فتح السين الى الحاء وحذفت احدى السينين فقبل احست وانشد
الاخضر مسنا السماء قلنا ها ولام لنا حتى نرى احدى عيني وشهدنا وفي
التنزيل فظننهم كفرون وروى ابو عبيدة قول ابي زيد خلا ان العناق من
احسن به فهدت اليه شؤس وهذا من الشواذ للتخفيف فقال في الصحاح مست
بالكسر مست بالفتح متافهة هي اللغة الفصحى وحكي ابو عبيدة
مست بالفتح امست بالفتح وتوطلت اظن ظلو بالاكسار اذا عملته بالتهاء
دور اللولوا حسست بالخبر واحست به اي يقنت به وسمي بالوا حسست
بالخبر وسمي به يبدلون من السين ياء قال ابو زيد حسين به فهدت اليه
شؤس فلما الحق الابدال والحذف والتضعيف كالمثل حذف العلة كانه

في باب الحذف المضاعف بالاعتلات وجعل من غير الشا لمثلها وفيه نظر لان لا بد
والحذف كما يلحق بالمضاعف كذلك يلحقان الصحيح ايضا اما الحذف فهو نحو
تجبت وتقابل وتخرج كما مر واما الابدال فاكثر من ان يحصى ويمكن
الجواب بانهما يلحقان المضاعف بالحروف الاصلية كالاعتلات بخلاف الصحيح فانها
لا يلحقان حروف الاصلية بل لا بد ان يلحقها دون الحذف وقوله كما في قولهم
املت النخ ومن خفي الى ذلك وكان اولى ان يقول لان حرف التضعيف
يصير حرف علة كما في املت واخسيت والمضاعف يلحقه الاءغام وهو في اللغة
الاخفاء والادخال يقال ادغمت الهمام في فم الفرس اذا ادخلته وفيه واد
التوب في الوعاء والادغام افعالا من عا لرت الكوفيين والادغام
افعال من عا لرت البصريين وقد ظن ان الادغام بالتشديد افعال غير
متعد وهو سويل ما في الصحاح يقال ادغمت الحروف وادغمته على وزن الفعل
وهو في الاصطلاح ان تسكن الحروف الاول من المتجانسين وتخرج في الحرف
الثاني نحو مد فان اصله مدد اسكت الدال الاولى وادغمته ما في الثاني
وانما اسكن الاولى ليتصل بالثاني اذ لو حرك لم يتصل بالثاني في حصول القاء
وهو

وهو الحركه فالثاني لا يكون الا متحركا لان الساكن كالميت
لا يظهر نفسه فيكف يظهر غيره ويسمى الحروف الاول من المتجانسين
اذا اغتمته مدغما اسم مفعول لادغامك اياه ويسمى الحرف الثاني
مدغما فيه لادغامك الاول فيه والغرض من الادغام التحفيف فان
بالساكن في غاية النقل حسا لا يقال ان قوله ان تسكن الاول غير شامل
لنحو مد مصد ر فان اصله مدد والاول ساكن فلا يمكن لانا
نقول انه لما ذكر ان المتحرك يسكن عند ادغامه علم ان ابقاءه
الساكن بحاله بالطريق الاولى وذلك اي الادغام ولجب في الثاني
والمضارع من الثلاثي المجزئ مطلقا ومن المزيد فيه من الابواب التي
يذكرها ما لم يتصل بها الظما بالبارزة المرفوعة المتحركة فان
فيه تقصير تدرك غير عما ذكرنا بقوله في نحو مد يمد واعتد بعد وانقد
واعند يعتد ولما كان ههنا افعال يجزئها الادغام مثل المضاعف والاول
يسكن مضاعفا ذكرها السطر ^{الاول} ^{الثاني} ذلك لئلا يخلطها وكان
ان يميزها فقال اسودت اسودت من باب الافعال واسودت اسودت ^{فعل}

وهما ليسا من المضعف لان غنيهما ولاهما ليسا من خسر واحد فان غنيهما
الواو ولاهما الدال واستعد يستعد مضاعف من باب الاستفعال
واطمأنة يطمأن اي سكن اطمئنا وطمأنة ليس من المضعف لان
عينه الميم ولامه النون وهو من باب الافعل دل كاشعر لير وما دنيما
مضاعف من باب التفاعل فيجب في هذه الصور الادغام لاجتماع اللين مع
عدم المانع من الادغام وكذا اذا الحذفاناء التانيث نحو مدت
واعنتهت وانقذت الخ وكذا هذه الافعال التي يحذف فيها الادغام
اذ ينشأ للفاعل مجيء فيها الادغام ايضا اذ ينشأ للفعول ما ضيا كما
او مضارعا نحو مدت اصله مدد ومدت اصله مدد ومدة الاصل
وكذا مدت ومدومد وكذا نظائره اي نحو مدت كاعده بعدد ونقد
يقدر فيه واعنتهت بعنته به واستعد يستعدله وتمودت بماد بالقاء
الشاكين على الحدة وكذا لك البواقي فهذه هي الابواب التي يدخل فيها
الادغام وما بقي فبعضه لم يجز منه المضعف وبعضه جاء ولكن
ليس للادغام اليه سبيل نحو مدت مدد في التفعيل وتمد مدد في التفعيل
وذلك لان

وذلك لان العين هو الذي يدغم تحت ابدل الادغام حرف اخر فيه فهو لا يدغم
في حرف آخر لا مناع اسكانه وفي نحو مدت اعني مصدر اي وكذا ان
الادغام واجب في كل مصدر مضعف لم يقع بين حرفي التضعيف حرف فاصل
ويكون الثاني متحركا وعقب نحو مدت بقوله مصدر دفعاً لتوهم انه
ما ضارداً وهو كذلك الادغام واجب اذا اتصل به الفعل المضعف وما
شاكلة مما مر من الضمير او واو او ياء و لا سواء كان ما ضيا او مضارعا
او امر متحركاً او مزيد فيه مجهولاً او معلوماً ولذا قالوا بالفعل ولم يقل بهذه
الافعال وذلك لان ما قبل هذه الضمائر وهو الثاني من التجانس يجب
ان يكون متحركاً كذلك يميز من التقاء الساكنين ورح ان كان
الاول ساكناً يدسج والآخر ساكن ويخرج في الثاني فالاول نحو مدت
نفتح الميم اوضمه فعلا شين من الماضيا والامر والواو نحو مدت نفتح الميم
اوضمه فعلا جماعه الذكور من الماضيا والامر والياء نحو مدت نضم الميم
وهو فعل الامر المؤنث من متعين فان اكثر المحققين على ان هذا الياء
ياء الضمير كالالف فيعلان وواو فيعلون وخال فيلن لا خفض وفعل

هذا البالي من المزدكية ومن المضارع وغير ذلك والفتحة انما تجيء في كل
 فعل جمع فيه متحرك وان لم يقع بينهما فاصل ويكون الثاني متحركاً أو اما متحركاً
 فقط شعرك اذا اشتدت جعوده وضيليلدا اذا كثرت ضباها بفتحة الادغام
 جريه لبيان لام وضنوا في قوله مهلك اعاد قد جرت من خلق الى اجودا
 لا قوام وارضتوا المحول على الضمير والناحية الصغرى ضنوا اي غلبوا والادغام
 منتهى في كل فعل تصديه الغير البارز لم يرفع المتحرك كناء الخطاب والفتحة
 ونونه في التثنية ونور جماعة النساء مطلقاً ما صياك ان او غيره مجرداً او مبدئية
 للفاعل او المفعول لان هذه التماثيل يقتضي ان يكون ما قبلها ساكناً وهو ثابت
 من التماثيل فلا يمكن الادغام وعبر عن جميع ذلك بقوله في نحو ممدت وممدت
 وممدت الى ممدت ممدت ممدت ممدت ممدت ممدت ممدت ممدت ممدت ممدت
 وممدت وممدت وممدت وممدت وممدت وممدت وممدت وممدت وممدت وممدت
 جماعة النساء والادغام جائز اذا دخل الجازم على الفعل الواحد اي جازم كان
 فيجوز منه الادغام نظر الى ان شرط الادغام تحرك الحرف الثاني وهو ساكن
 هنا فلا بد من و يقال لم يمد وهو لغة التماثيل من قال ومن يمد فليمد فليمد
 على قوله

على قوله ليستغفر عند ويذم فان قيل يذم مجزوم لكونه عطفاً
 على ليستغفر وهو جواب الشرط اعني من يذم ويجوز الادغام نظر الى ان
 السكون عارض لا اعتداد به فتحرك الثاني والتاكي يذم فيه
 الاول فيقال لم يمد بالضم والفتح والكسر كما سيأتي وهو لغة بنو تميم والاول
 هو الاقرب الى القياس وفي التنزيل ولا تمن تستكثرا فان قلت ان السكون في ممدت
 ونحوه ايضا عارض فلم لا يجوز فيه الادغام قلت لان هذه الضماير كجزء
 من الكلمة وسكن ما قبلها دلالة على ان ذلك هو حرف التثنية الغرض ولان
 الادغام موقوف على تحرك الثاني وهو موقوف على الادغام لئلا يتوالي الحركات
 الاربع فيذم للتوسر وفي هذه نظر اذ تحرك الثاني لا يتوقف على الادغام بل
 على اسكان الاول وهو حجة الادغام لانفسه انما قال على فعل الواحد
 لان الادغام واجب في فعل الاثنين وفعل جماعة الذكور وفعل الواحد
 الجماعة كما مر ومنتهى في فعل جماعة النساء فاجاز في فعل الواحد غاياباً
 كان او محاطاً او متكاملاً وكذا في الوحدة الغائبة ولفظ المصنف لا يفتقر
 بذلك اذ لا يندرج في الواحد الواحدة ولا يقع ان يقال للمراد فعل الشخص

مذكراً كان او مؤنثاً لا يتبدل فيه فتح فاعل الواحد ^{الخاص}
 اجاب والادغام فيه واجب لا يشترط الا ان ينفك عنه فلم يحكم ^{المتن}
 المشتز ولا يفتح عن تعسف فهذه المضارع الجزوم ^{المتن}
 ان يكون مكسور العين او مفتوحه او مضموه فان كان
 مكسور العين كغير اي يهرب او مفتوحه كعطف الشئ وبعض
 عليه اي يأخذه بالسرة فنقول لم يفر ولم يعض بكسر اللام ^{المتن}
 اما الكسر فلان الساكن اذا حرك حركت بالكسر لما بين الكسر
 والتسكون من التاخي ولان الجزوم قد جعل عوضاً عن الجزاعين
 في الافعال فكان جعل الكسر عوضاً عن التسكون عند تعذر التسكون
 واما الفتح فلانه اخف ولك ان تقول الكسر في نحو لم يفر لتابعة
 العين وكذا الفتح في نحو لم يعض وتقول لم يفر ولم يعض فبفتك
 الادغام كما هو لغة الحجازيين وهكذا حكم بفتحة وجرار وجر
 لم تفتح ولم يجر ولم يجر بكسر اللام وفتحها كما مر ولم تفتح ولم يجر
 ولم يجر بفتك الادغام وكسرها قبل الاخر لا نأخذ الاصل في نحو

في نحو بجر وجرار وفتحة مكسور في المضارع ما قبل
 الآخر في الماضي مفتوحة جملاً على الاخوات نحو اجتمع يجمع
 واستخرج يستخرج وقولهم ارعوى رعوى واحوى حوى ^{المتن}
 هو يبدل عليه وان كان العين من المضارع مضموه
 يجوز عند دخول الجازم عليه الحركات الثلاثة الضم و
 والفتح والكسر مع الادغام فيه ويجوز فله اي فله ^{المتن}
 تقول لم يمد بحركات الدال الفتح للنفقة والكسر لانه لا حل
 في حركة الساكن والضم لا يتابع العين وتقول لم يمد
 بفتك الادغام لما تقدم وهو كذا حكم الامر يعني امر المتكلم
 والافعال الغائب فقد دخل تحت الجزوم يعني يجوز في الامر ان
 كان فعل الواحد ما يجوز في المضارع الجزوم ولا تنسوا ان
 من انه يجازي اتصل بالفعل الف الضمير او واو او يا و
 يمتنع اذا اتصل به نون جماعة النساء فان كان مكسوراً
 مفتوحه فنقول في وعض بكسر اللام وفتحها لما تقدم وانه

واعترض بك الادغام وان كان مضموم العين فيقول مد
 بحركات الدال الضمة والفتح والكسر وتمد بك الادغام كما
 ذكر في المضارع وقد رويت الحركات الثلاثة في قول الشاعر
 ذم المنازل بعد منزلة اللوى والعيش بعد اوكد الايام
 والاعرف واللائع الكسر في مثل هذه الصور اعني عند التقاء
 الساكنين ومما جاء بك الادغام في قول الشاعر اعد
 من السحر فضلا وفجدة عليك اذا جاء للخبير طالب
 جواز الادغام وفكك عندنا ولا فادغام واجب في عندنا
 نقيم ومنع عند الحجازي قالوا واذا اتصل بالفعل المجز
 حال الادغام هاء الضمير لزم وجه واحد نحو رها بالفتح
 ورة بالضم على الافصح وروي ردة بالكسر وهو ضعيف
 واعلم ان حكم الثلاث الذي المنيد فيه في جميع ما ذكرنا حكم المجز
 وان تذكروا المصنف اکتفاء بالاصل فاليعتبر الناظر اذا
 يخفى اشبه منه على من اطلع على من ذكرنا وتقول في القسم

ما

ما بال ادغام وجوبا لاجتماع الشين مع عدم مانع والتقاء
 الساكنين على احدى والاصل ما دم ما ان ما دون ما
 ما دنان ما ذات ومواد وتقول في اسم المفعول مهلا
 كمنصور من غير الادغام لحصول الفاصل بين حرفي الضعيف
 وهو الواو وهو الصحيح بعينه واما المنيد فيه فاسم الفاعل وهو
 منه تابع للمضارع فان كان من ابواب المذكر يجب ولا
 يمنع واما الرباعي فلا مجال للادغام فيه اصلا فلهذا وان
 نشتر الذيل لتحقيق المعتل والمهوز وقلة المعتل على المهوز
 لما له من الاقسام ولا يجاز من ليس للمهوز فطانه تح
 نفس السامع في طلبه لكونه اكثر محبا لفصل المعتل وهو
 اسم الفاعل من اعتل اي مرض ويسمى هذا القسم معتلا
 لما فيه من الاعلال الالات واما في الاصطلاح فهو ما كان
 اصوله اي احد حروفه الاصلية حرف علة واحترس
 بقوله من نحو اعشوشب فاندل وفيه هو واما ما لا يدخل فيه

نحو قول وبع وامثالهما ويوهج خروج اللين من هذه التعريف
 فان اثنين من اصوله حرف علة لانه اذا كان اثنان منها حرف
 علة يصير عليهما ان احدهما حرف علة ضرورة وهي اي
 حروف العلة الالف والواو والياء وهي سميت بذلك
 من شأها ان تنقلب بعضها الى بعض وحقيقت العلة تغير
 الشيء عن حاله وتنتج عنه ان الهمزة من حروف العلة
 والمحجور على خلافه اذا لم يجرى فيها ما يجرى في الواو
 والالف والياء في كثير من الاجواب وبذلك خرج المهور
 عن حد المعتل ويسمى المحرف العلة في اصطلاحهم حروف المد
 واللين اطلق المصنف هذا الكلام الا ان فيه تفصيلا
 فلا بأس علينا ان نشير اليه وهو ان حروف العلة اذا كانت
 متحركة لا تسمى حروف المد واللين لانها لا تنقلب فيها وهذه
 في غير الالف وان كانت ساكنة تسمى حروف اللين لما فيها
 من اللين لا تساع مخرجها لانها تخرج في لين من غير خشونة على

وح ان كانت حركات ما قبلها من جنسها بان يكون ما قبل
 الواو مضموما والالف مفتوحا والياء مكسورا تسمى حروف المد
 ايضا لما فيها من اللين مع الامتداد ونحو قال يقول يا عبي
 والاشياء حروف اللين لا المد لانها لا تنقلب فيها هذا في الواو والياء
 واما الالف فيكون حرف مد ابد فيها تارة يكونان حرف علة
 فقط وتارة حرفي لين ايضا وتارة حرفي مد ايضا فحروف العلة
 اعم منها وحروف اللين اعم من حروف المد وهذا ولكنهم يطلقون
 على هذه الحروف حروف المد واللين مطلقا والمصحح على
 ذلك ونقل من المصنف في تسميتها حروف المد واللين انهما يخرج في لين
 من غير كلفة على اللسان وذلك لا تساع مخرجها فان المخرج
 اذا تسع انشأ الصوت وامتد لان اذا ضاق الضغط فيه
 الصوت وصلب والالف ح اى حين اذا كان احد حرف
 الاصول من المعتل تكون منقلبة من واو والياء نحو قال
 وبع لان حروف الاصول هي حروف اللين من غير خشونة على

متحركة ابتداء في الاصل ولا الف ساكنة فلا يكون اصلا
 واما في التباعي فلا ريب في الاصول يكون متحركة الا في الثاني
 فلا يجوز ان يكون الثاني الف لا التباسه بفعل من التثنية
 لمزيد فيه ولانه امتنع كونه اصلا في التثنية فيجمل عليه التباعي
 واحترز بقوله من الالف في نحو قاتل واحمر وتباعدا
 ليس هو حرف الاصول فانها ليست منقلبة بل هي زائدة واعلم
 ان الالف في الافعال كلها وفي الاسماء الممكنة اما ان
 يكون زائدة او منقلبة بخلاف الاسماء الغير الممكنة والحرف
 نحو متي ومها ويلي وعلى وما اشبه ذلك فانها في هذه
 فاعلم ان المعتل جنس وتحت انواع مختلفة الخفاف كعتل
 الفاء والعين واللام وغير ذلك فاسار الى المختصات في التواضع
 وانواع سبعة لان حروف العلة فيه اما ان يكون متعديا او لا
 فان لم يكن متعددا فاما فاو او عين او لام فهذه ثلثة قسم
 وان كانت متعددا فاما ان تكون اثنين او اكثر الثاني
 قسم

قسم واحد والاول اما ان يفتقا او يفتقا فهو قسم اخر وان
 اقترنا فاما ان يكون فاء او عين او لا فاما فاما ان قسمان او
 اخران فالمجموع سبعة انواع النوع الاول من انواع
 سبعة المعتل الفاء باضافة المعتل الى الفاء اضافة لفظية
 اي الذي اعتل فانه قد تقدم ما يكون حرف العلة فيه غير
 متعدد لكثرة ايجائه واستعماله ثم قدّم المعتل الفاء لتقدم
 الفاء على العين واللام وهو ما يكون فاء حرف العلة وبقا
 له المثال لما تلتها اي لشابهة الصحيح في احتمال الحركات تقو
 وعد وعدا وعدا وكل تقول ضرب ضربا ضربا بخلاف
 جوف والناقص والفاء اما ان يكون واو او ياء اذا لا
 ليس باصل ولا يمكن ان يكون فاءوه الفالسكون وقد
 بحثوا ولا تله احكاما ليست للبناء فقال اما الواو
 فتحذف من الفعل المضارع الذي يكون على وزن يفعل
 بكسر العين لانه لما وقع من الياء وبين الكسرة ثقل

كالفتحة بين الكسرتين فحذفت ثم جلت عليه ها اخوانه اعني التاء
 والنون والهمزة وتحذف ايضا من مصدر ^{المعقل} اي من مصدر ^{المعقل}
 الفاء الذي يكون على وزن فعلة بكسر الفاء وتسلم الواو في
 سائر تضاريفه اي في باقي تضاريفه المعتلة الفاء من الماضي
 واسم الفاعل واسم المفعول تقول وعد سلامة الواو بعد
 وحذفها كما مر عدة بحذفها لانها مصدر على فعلة والاصل
 وعدة فقلت كسرة الواو الى العين لتقلها عليه مع الاعتدال
 فعلها وحذفت فحذف الواو فقبل عدة على وزن عدة
 وقيل الاصل وعد حذفت كما مر ثم زيدت التاء عوضا عنها
 واعلم ان كل ما يصنف بقوله يكون على فعلة ان يكون مما
 حذفت الواو من مضارع لان مقصد المعتل الفاء ان يكون
 للحالة ليس على فعلة الا فيما كان المضارع منه على يفعل بكسر العين
 بحكم الاستقراء والوجهة اسم مصدر ويجوز ان يكون
 الضمير في مصدر راجعا الى المضارع المذكور فالمصدر ^{الذي}
 مكسور الفاء

مكسور الفاء لم يحذف الواو منه لعدم النقل في مثل لا تقول و
 وعدا وان كان مكسور الفاء لكونه يحذف الفاء من فعل لا يحذف
 الواو منه ايضا فحذف الواو الواصل مصدر واصل بواصل فهو وعد
 في اسم الفاعل وذلك موعود في اسم المفعول بسلامة الواو وعد
 في امر المخاطب يحذف الواو فان قلت كان عليه نكر حذفتها في
 الامر ايضا قلت انه فرع المضارع وقد مصنف علت الحذف في الامر
 وذكر في الفرع فلا حاجة الى ذكره او تقول ان الامر ليس فيه
 واو فحذف لان المضارع هو وعد بالواو فحذفت حرف المضارعة
 واسكنت آخره فقبل عدد واما الحمد والامر بالآمر والنهي ^{التي}
 فهو مضارع ليعد ولا يعد ولم يعد ولا يعد وكذلك ومو
 اي احب يوق مقعة بسلامة منها في الماضي وحذفها في المضارع
 والمصدر وهذا من باب حسيب محسب والاصل يوم مقعة
 واذا كان الحذف بسبب الياء والكسرة فاذا انزلت كسرة ^{فيها}
 اي بعد الواو اعيدت الواو المحذوفة لزال حرف ^{فيها} على حذف

غول يوعد في المبنى للفعل لأن ما قبل آخره فهو ما بعد الواو
مفتوحاً ابتداءً وفيه نظر لأنه ينقضي نحو يوطأ ويضع ويبيع وأمثال
ذلك كما سيأتي ونحو قوطم لم يلد به يسكن الأم وفتح القاء الدال على
لم يلد غول لم يعد والواو محذوفة فاسكن الأم تشبهها له بكف
فان أصله كنف بكسر الناء فاسكن الأم فاجتمع بها كان وهو الأم
والدال فتحوا الدال لا التقاء الساكنين اذ لو حرك الأول لكان الغرض
فقد زال كسرة ما بعد الواو في الصورتين ولم يعد في الشاعرة بحيث
مولود وليس له اب وذو ولد لم يلد ابوان ويمكن ان يدفع بالخطبة
ويثبت عطف على قوله في حذف اى الواو وثبت في فعل بالفتح بعد
ما يقتضيه حذفها اذ الفتحة خفيفة كوجل بالكسرة يخاف
توحد بالفتح وفيه اربع لقاءات الاولى يوجر وهو الاصل
والثانية يجل بقلب الواو ياء لانها اخف من الواو والثالثة
ياجل بقلب الواو الف لانها اخف والرابعة يجل بكسر الحاء
المضارعة وقلب الواو ياء لسكونها وانكسار ما قبلها لانهم يرون
الواو

الواو بعد الياء ثقيلة كالضمة بعد الكسرة فقلب الفتحة الكسرة لينقلب
الواو ياء وليس هذا من لغة بني اسد لانهم وان كانوا بكسرة
حروف المضارعة الا انه مختص بغير الياء فلا يكسرون بالياء
ولا يقولون هو يعلم ثقل الكسرة على الياء واهل هذه اللغة بكسرة
جميع حروف المضارعة يقولون هو يعلم وانت تعلم وان ايجل ونحو
يجل وفي الشاعرة بعيد ان لا يسمي بعلامته ولا تشكاي فتح الفوا
فيجمعها بكسر الياء والاصل يوجع ايجل امر من توجع ولا اوجل
بكسر الهزة قلبت الواو ياء لسكونها وانكسار ما قبلها وهذا قياس
مثبت لنعت النطق بالواو والمكسورة ما قبلها فان انضم ما قبلها اى
ما قبل الياء المنقلبة عن الواو في نحو ايجل عادت الواو لتروا على قلب
اعني كسرة ما قبل الواو تقول يا سيد ايجل تلفظ بالواو لزوال الكسرة
لسقوط الهزة في الدرج وتكتب بالياء لان الاصل في كل كلمة ان
تكتب بصورة لفظها بتقديره الابتداء بها والوقف عليها والابتداء
فيه بالياء نحو ايجل فيكتب بالياء ولو كتب في المكتب التعليمية بالواو

فلا بأس به فإنه لتوجيه وتفهيم المستفيدين وتبشيرا في فعل
ايضا بالضم لا تنفاء مقتضى الحذف كوجه اى صار شرا فاجوبه
اوجه لا توجه نحو حسن بحسن احسن لا تحسن وكذا الباقي
الأمثلة ثم استشعر اعتراضا على قوله وثبت في الفعل بالفتح بات
نحو بيا وسبع الى الآخر بالفتح وقد حذف الواو فاحذف بقوله
وحذف الواو من بيا وسبع ويضع ويدع اى يترك لانها في الال
يفعل بالكسر ففتح العين بعد حذف الواو لحرف الخلق فيكون الحذف
من يفعل بالكسر يرتفع على المصنعة قال اذا انزلت كسرة ما بعد
الواو اعيدت الواو فان قلت كسر العين مع حرف الخلق كثير في الكلام
فلم فتى قلت حاصل الكلام انه قد وقعت هذه الافعال محذوفة
الواو مفتوحة العين فذكرنا ذلك التاويل لئلا يظن خيرا فاعلم
ولا تفرق بين هذين وكذا جميع الجمل فانها مناسبات تذكرها
بعد الوقوع والافعال قد يرسم ذلك في بيا ويضع فيسكن فيشع
فان ما ضيه وسع مكسور العين فلم يحكم في الاصل فيفعل مكسور العين
وهو مثله

وهو شاذ وحذفت الواو ايضا من يذير انه ليس مكسور العين
وليس الفتحة لاجل حرف الخلق لكن حذفت لكونه في معنى يدع فكذا
حذفت يدع حذفت من يذير واما انما ما ضيه يدع وما ضيه يذير
يعني لم يسع من العرب ودع ولا وذر وسبع يذير ويدع فعلم انهم
امانوا وتركوا استعمالها قال في الصحاح قولهم يدع اى انزلت واصد
ودع يدع وقد امت ما ضيه لا يقال ودعه انما يقال تركه ولا
وادع ولكن تارك وسمها جاء في ضرورة الشعر ودعه فهو
مودوع قال الشاعر ليت شعري من خيل ما الذي غاله في الحب
حتى ودعه قال اذا ما استحيت ارضه من سمانه جري وهو
مودوع ووادع مصدر فاذر اى دعه وهو يذير اى يذير
اصله وذر يذير اميت ما ضيه لا يقال ووذروا واذروا
يقال تارك وهو تارك انتهى كلامه وفي جعل مودوع من ضرر
الشعر بحيث ولما كان ههنا مظنة السؤال وهو انه اذا لم يكن
ما ضيه ولا فاعلهما ولا مضمونهما مستعملة في الدليل على ان

فانحما واو فاجاب بقوله وحذف الفاء دليل على انه اي الفاء واو
اذ لو كان يا ولم يحذف كما ينبغي واما الياء فثبت على كل حال سواء ^{قوت}
في الماضي او في المضارع او في الامر وغيرها وسواء ضمها بعدة او فتح او
لافتها اخف من الواو ونحوه ييس كسر ييس من الياء وهو
البركة يقال ييس السجل اذا صار ميوذا ويسر ييس كسر يضرب
وهو من الميسر قاسم العرب بالاسلام وجاء ييسر يعني ييسر بالضم فيهما
لكن ينبغي ان يفتد لفظ الكتاب على الاول لان مثال الضم المذكور
ويسر ييسر كعلم يعلم اي قنط يقنط وقد جاء ييسر بالكسر لكن ينبغي
ان يفتد لفظ الكتاب على الاول لان مثال الكسر المذكور قد
جاء ييسر يحذف الياء ويأس يقبلها الفاء مخففا وهو من الشو
وتقول في فعل من الياء اي مما فاءه يا و ايسر في الماضي يويسر
ايساسا في المضارع ولما كان الواو واقعة بين الياء والكسرة
مثلها في يوسع ولم يحذف فاجاب بانه لم يحذف الواو من يويسر
مع مقتضى الحذف وانما لا يقال ييسر لان حذف الواو من يويسر
مع

مع حذف الميم اذ الاصل يا ييسر كما تقدم ايجاف اي ضار
بالكسرة لتأديته الى حذف حرفين ثابتين في الماضي وهذا في بعض
النسخ والحق انه حاشية المحقق باليمن ويمكن الجواب ايضا
بان الواو ليست واقعة بين الياء والكسرة بل بين الهمزة والكسرة
في الحقيقة لان المحذوف في حكم الثابت وبان الثقل ههنا مشف
لانضمام ما قبل الواو فهو موسر والاسم الفاعل قلب الياء
من المضارع في اسم الفاعل واو اذ الاصل ييسر يسر ولانه
ياق وانما قلبت الواو ياء لسكونها اي لسكون الياء ولا انضمام
ما قبلها وذلك قياس مطرد لتعسر النطق بالياء الساكنة
المضمومة ما قبلها شبهة الوجودان وتقول في فعل منهما اي من
الواو والياء اتعد اي قبل الوعدة هذا في الواو ي اصله او تعد
قلبت الواو ياء وادغمت التاء في التاء اذ الادغام يرفع الثقل ولم
يقلب ياء على ما هو مقتضاها لانها قلبت ياء او لم يقلب لم قبلها
تاء في هذه اللغة والاولى لاكتفاء باعلا ل واحد كل ذكره

ابن الحاجب وفيه نظر لانه لو قلبت الواو ياء لا يجوز قلبت
 الياء ناء كيد غير كما في الياء المنقلبة عن الهمزة كما سنده في ^{الهمزة}
 وبعض النسخ وفي فعل منها ثقلان اي العاد والياء ناء وقد
 عم ان اي التاء ان المنقلبان عنهما في التاء اي في ناء افعل نحو
 اتعد يتعد والاول اصح وايد ودرية يتعد اصله ^{تعد}
 هو متعد اصله مو تعد قلبت الواو فيهما وا دغمت في ناء افعل لا
 لها على الماضي فالتاء يتعد تسار فهو متسر هذا في الياء والاصل يتسر
 يتسر فهو متسر قلبت الياء ناء وا دغمت لاهما لم يبال ادغام لانه
 يصير حرفين كحرف واحد ولما جاء في افعل منها لغة اخرى
 من غير ادغام اشار اليها بقوله ويقال يتعد بعد الواو ياء فان
 نالت كسرة ما قبلها لم يحذف الا التاء نحو واتعد ولهذا حمل جاز الله
 العلامة قول الشاعر قامت بها نيش كل منشد وابصت مثل ضوء
 الفقد على ان الياء بدل من التاء في اتصت ولم يجعله بدل من
 الواو لكن نيل من اهل هذه اللغة ان يقولوا واتعد واتصل بانثاء

الواو

الواو اذ لا علم للقلب اللهم الا ان يقلب لكانت اجتمع
 الواوين وحج يمكن حمل البيت عليه ولكن ذلك موقوف
 على الثقل منهم والتأمل عليك منك يا تعد يقلب الواو الفا
 لانه وجب قلبه كما في الماضي ولم يمكن بالياء ثقلها فقلب
 الفا تخفيفا فهو متوعد على الاصل ان كان من يوتعد وان كان
 من ياتعد قلبت الالف واو لانضمام ما قبلها وذاك قياس
 مطرد وانيسر على الاصل ياتسر يقلب الياء الفا تخفيفا ثقل
 اجتماع المثليين فهو متو تسر يقلب الياء واو ان كان من
 يتسر على الاصل وقلب الالف واو ان كان من ياتسر وهذا
 مكان متو تسر فيه في اسم المفعول كما في اسم الفاعل وعبر بهذه
 العبارة لان الاتيسار لازم فيجب تعديته بحرف الجر ليني
 منه اسم المفعول فعلا لا يفي ويحي وقال ذلك اي هذا مكان
 يلعب فيه القمار وحكمه وديود كما كرم بعض بعض المعنى
 القام من المضاعف حكمه حكم المضاعف من غير المعتل ووجوب

اللازم

وامشاعه وجوازها وسائر الاحكام وتقول في الامر ايد
 كاعضض والاصل او د ويجوز ود بالفتح وبالكسر
 كعض وذ كر ايد د لما فيه من الاعلال واعلم ان المضاعف
 المعتل الفاء الواوي لا يكون مضاعفة الا مفتوح العين لكون
 ماضيه على فعل مكسور العين اذ لم يبن منه مفتوح لانه بني
 ذلك لكان عين المضارع اما مضموما او مكسورا او كلاهما
 لا يجوز اما الضم فلانه مشف في المثال الواوي قطعا الا
 ما جاء في لغة بني عامر من وجد يجد بالضم وهو ضعيف
 والصحيح الكسر ولما الكسر فلانه لو بني مكسور العين
 يجب حذف الواو والادغام لئلا يتخزم القاع عدو
 يلزم تغيران ويغير الكلمة عن وضعها جدا والله
 اعلم النوع الثاني من الانواع السبعة المعتل العين
 وهو ما يكون عين فعله خرف علة قد منه لتقدم
 العين على لام ويقال له الاجوف لخلوها هو كالاجوف
 له من

٩٧
 لمن الصحيح ويقال له والثالثة ان يكون ماضيه على
 ثلثة احرف اذا خبرت انت عن نفسك نحو قلت وبعث
 لما تذكر فانه وان كان جملة لكن يسميه اهل التصريف فعل
 الماضي للتكلم فالجذر الثلاثي ينقلب عينه في الماضي المبني
 للفاعل الفاسوء كان واو او ياء لتحر كهما وان فتاح ما قبلها
 نحو صان وبيع والاصل صون وبيع قلبت الواو والياء لفا
 لان كلا منهما حركتين لان الحركات ابعاض هذه الحروف
 ولما كانتا متحركتين وكان ما قبلها مفتوحا كان ذلك
 مثل اربع حركات متواليه وهو ثقل فقلبوها بالخفاء
 الحروف وهو الالف قياس مطرد والعلة حاصلها دفع
 الثقل وعلماها بالاستقراء ونحو صيد البعير وقود
 من الشواد تنها على الاصل وكذا مصدرها نحو القود
 وهو الخاص والصيد يقال صيدا ذاما الى جانب
 الى خلفه فان قلت ان ليس صلا ليس بالالكسر فلم يقلب الياء

وهذا صحيح

الفقلت لانه لما لم يكن من الافعال المتصرفه التي يحجبها
 ضمير المضاف والمضافين وغيرها ولم يحجب منها سبعة عشر نبأ
 لها وكان الكسر فيقتل تقلوها الى حال لا يكون للافعال
 المتصرفه وهو اسكان العين ليكون على لفظ الحروف نحو
 فان اتصلت به اى الماضى المجرى المبني للفاعل ضمير المتكلم مطلقا
 او ضمير المخاطب مطلقا او ضمير جميع المؤنث الغائب
 نقل فعل مفتوح العين من الواو الى فعل مضموم العين
 وفعل مفتوح العين من الياء الى فعل مكسور العين
 دلالة عليهما اليد لا لضمه على الواو والكسر على الياء
 لانهما يحذفان كما سبق في الامثلة ولم يغير فعلة
 مضموم العين ولا فعل مكسور العين اذا كانا اصليين
 وفي بعض النسخ اذا كانا اصليين يعنى ان نحو طول بضم
 العين وهيب مكسور العين وخوف بكسر العين
 لم ينقل الياء اخر لانك ينقل مفتوح العين اليهما فيلزم
 ابقاؤها

نقل

ابقاؤها بالطريق الاول لانه على الواو الياء فعل هذا للفظ
 وقوله اذا كانا اصليين لان فعل وفعل منقولين هما كالاصليين
 ولانه اراد بعدم التغير عدم النقل الى باب آخر فيها
 كذا لان ان اسرادانها لم يغير عن حال الياء اصلها فهو
 ممنوع لانه ينقل لضمه والكسر ويجذف العين كما انشأ
 اليه بقوله ونقلت الضمة من الواو ومن الياء الكسر
 من الياء الى الفاء وحذفت العين اى الواو والياء لا الفاء
 الساكنين فكيف يحكم بعدم التغير فلا حاجة الى التفتيش
 وقيل اجوز به عن غير الاصليين لانها يغيران يغير
 الى اصلهما عند زوال التغير المذكور بخلاف اصليين
 ليس لهما اصل اخر ينقلان اليه وفساده يظهر بان
 تأمل في سياق الكلام وعبر بعضهم هذه اللفظ اذا الى
 كانا ليكون للتعليل وليس شئ وقد منع الى ان هذا ليس
 شئ بقدر احترازه عن شئ لكنه لما ذكر فعل
 الاصل

يغني عن اراد يبين ان فعل وفعل الاصلين لا يغيران ^{للقية} فالأصل
 به لأنه هو المقصود دون احتراز فليتامل إذا انقصر
 ما ذكرنا فتقول لسان صا نا صا نوا صا نة صنة مفتوح
 العين والاصل صون نقل فعل الواو الى فعل المضوم ^{العين}
 لأننا ضمير جمع المؤنث ونقلت ضمة الواو الى ما قبلها بعد ^{تخفيفا}
 وحذفت الواو لا التاء الساكنين فصارت وكذا بعينه
 صنت صنتما صنتم اليخ وتقول في الباء باع باعا باعوا باعت
 باعنا بعن والاصل بيعن وبيعت وبيعتما وبيعتم وبيعت
 وبيعتما وبيعتن وبيعت وبيعتنا نقل فعل مفتوح العين الى
 فعل مكسور العين نقلت الكسرة الى الفاء وحذفت الباء ^{لضم}
 في هذه السالك أمثال ذلك مما هو مفتوح العين بخلاف نحو
 خاف وهاب وطافانه لا ينقل بينهما الى باب الآخر فتقول
 والاصل خوفت وهبت والاصل وهبت وطلت والاصل ^{لث}
 فاعلت ينقل حركة العين ثم حذفه وأعلم ان مذهب النقل
 هو هذا

هو مذهب الاكثرين وبعض المتأخرين هيئنا كلاما آخر
 تطلب من كتبهم واذا نيت اى لك الهاضي من المجر ^{للفعل}
 كسرة الفاء في الجمع اى من مفتوح العين ومضموم ^{مكسور}
 واو يكان او ياو يا فتقلت صين في الواو واعتدله ^{لنقل}
 والقلب لأنه اصله صون فنقل حركة الواو الى ما قبله بعد
 اسكانه ثم قلبت الواو بالسكون فلو انكسار ما قبلها
 وانما لم يذكر حذف حركة الفاء لأنه لا ينقل الحركة ^{ليه}
 فعلم بالالتزام وبيع في الباء واعتدله بالثقل لأن اصله
 بيع نقل كسرة الباء الى ما قبله وفيه لغتان بعد حذف ضمته
 هذه هي اللغة المشهورة ويوع بالواو ويحذف حركة ^{للعين}
 قلب الباء واو لسكونها وانضم ما قبلها وهذه ^{للعين}
 أو الأخرى لا شئام للذ لا على ان الاصل في هذه البناء ^{للعين}
 وحقيقة هذه الاشياء انت نحو بكسة فاء الفعل نحو ^{للفعل}
 فيم الياء الساكنة فبعد ما نحو الواو قليلا اذ هي تابعة ^{لحركة}